

سرکوب ها، گذرا نیست! خیزش برای آزادی زندانیان سیاسی!

ما با رژیم بی‌شده نامشروع روبرو هستیم که مجبور به سرکوب است. مجبور است ده‌ها هزار نفر را در زندان نگاه دارد و اعدام کند تا تمام جامعه را در هراس فرو ببرد. این شرارت رامی‌توان و باید با بلند شدن خیزشی برای آزادی زندانیان سیاسی متوقف کرد. نه تنها ضرورت بلکه فرصت‌های مهمی برای متوقف کردن ماشین سرکوب جمهوری اسلامی به وجود آمده است. سرکوب خونین دی ۱۳۹۶، کشتار آبان ۱۳۹۸ و جنگ خیابانی شش ماهه با مردم از شهریور ۱۴۰۱ به بعد، ته مانده‌های «مشروعیت» رژیم و رهبر مفلوک آن را به زیر خاک کشید و مقابله با سرکوب و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی را به یک جبهه نبرد بسیار مهم مردم با این رژیم تبدیل کرد.

چند نکته مهم در رابطه با این نبرد، حیاتی است.

نکته اول: مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، پتانسیل انقلابی زیادی دارد. اما، اگر در مجرای معاملات کثیف میان دولت‌های امپریالیستی و جمهوری اسلامی مثل معامله بمب گذار جمهوری اسلامی در بلژیک اُسدالله اسدی با چند تن شهروند اروپایی بیفتد یا اسیر چارچوب استراتژی‌های ارتجاعی جریان‌هایی بشود که خواهان «رژیم پنج» به واسطه حمایت دولت‌های امپریالیستی غرب و اسرائیل و عربستان هستند، بی تردید پتانسیل مثبت و انقلابی آن به هرز می‌رود. در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، باید با اصل اتکاء به خود و جلب حمایت انترناسیونالیستی مردم جهان حرکت کنیم. «اتکا به خود» در درجه اول و به طور اساسی با خط سیاسی در پیشبرد هر مبارزه‌ای معنا پیدا می‌کنند. مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی در چارچوب «حقوق بشر» و «دموکراسی» در مغایرت با اتکا به خود قرار دارد؛ زیرا، این جبهه نبرد را وارد چارچوبه‌های حاکم در جهان سرمایه داری امپریالیستی می‌کند. در حالی که، زندان‌های خوفناک و تعلیم و تجهیز رژیم‌های بیرحم در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین جزء لاینفک عملکرد این نظام جهانی بوده و هست. بی تردید، باید دولت‌های امپریالیستی غرب را در رابطه با جنایت‌های جمهوری اسلامی وادار به پاسخگویی کرد. زیرا، از شرکای تجاری و سیاسی دیرینه جمهوری اسلامی بوده‌اند. اما برای دست یافتن به این هدف، باید ابتکار عمل سیاسی و ایدئولوژیک را از کف نداد. و این امر تنها در صورتی ممکن است که مبارزه را با سیاست‌هایی پیش ببریم که کاملاً خارج از چارچوب‌های سیاسی و ایدئولوژیک تولید شده توسط این دموکراسی‌های امپریالیستی است.

سیاست ارتجاعی دخیل بستن به عربستان و اسرائیل و دیگر دولت‌های ارتجاعی تحت عنوان «دشمن دشمن من، دوست من است» در بهترین حالت، یک توهم تلخ است؛ اما به واقع، تولید کننده نیروهای هار شبه نظامی است که در صورت به قدرت رسیدن، دم و دستگاه سرکوب و شکنجه و زندان جمهوری اسلامی را همراه با مدیران و کارگزاران آن در اختیار خواهند گرفت. همان طور که جمهوری اسلامی، علاوه بر در اختیار گرفتن زندان‌ها و آموزه‌های سرکوب و شکنجه شاه، بسیاری از متخصصین سرکوب را در رژیم خود ادغام کرد که در مکتب زندان و شکنجه آفریقای جنوبی و اسرائیل آموزش دیده بودند. در جریان خیزش ژینا، در خارج از کشور نیروهای راست اپوزیسیون تلاش کردند مبارزات مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی را وارد چارچوبه‌های امپریالیست‌های غربی کنند و به توهمات گسترده خود مردم در این زمینه دامن زدند. دست آخر «امپریالیست‌های دموکراسی خواه» سمت جمهوری اسلامی را گرفتند! آن جلسات ملاقات پر هیاهو با سران اروپا و دعوت شدن به کاخ سفید و ملاقات با آیت الله بلینکن (وزیر امور خارجه بایدن)، نشستن در سازمان ملل با همراهی و حمایت نماینده آمریکا و... کارزار ایدئولوژیک ارتجاعی و کثیف دخیل بستن به قدرت‌هایی بود که خود، جنایتکاران جنگی هستند و در اقصی نقاط جهان شکنجه گاه دارند. این «بیراهه»‌ها را به موقع و حتا در شرایط وجود فضای ملت‌هت و احساسی باید افشا کرد و گفت، این راه ارزانی همان رهروان مرتجع‌اش باد! زیرا، گسترش این نوع توهمات، در ترکیب با افت موقت خیزش که همیشه بی چون و چرا اتفاق می‌افتد (زیرا دیالکتیک هر حرکت مادی در این جهان است، از جمله خیزش و حتا فرآیند انقلاب‌هایی که آگاهانه بر پایه نقشه‌ای علمی رهبری می‌شوند) یأس و سرخوردگی تولید می‌کند. نتیجه سیاست‌ها و عملکرد اپوزیسیون راست پهلوی چی و متحدینش (هرچند، متحدین موقت) که خود را برای مدتی بر حرکت‌های اعتراضی در خارج از کشور تحمیل کردند، همین بود. عدم موفقیت ما در ایجاد یک صف آرای بنیاداً متفاوت، باعث شد که صحنه تقابل با جمهوری اسلامی بیش از اندازه به دست این جریان منسوخ بیفتد و در نهایت، از شکست طرح‌های فشل آن، جمهوری اسلامی برای خود جرعه «آبرویی» خرید. (در ادامه در زیر عنوان «کیفیت مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، عامل تعیین کننده در پیروزی آن است» به این نکته بیشتر خواهیم پرداخت)

نکته دوم: در این مبارزه باید به حمایت مردم جهان تکیه کرد و نه دولت‌های مختلف. برای تکیه به حمایت مردم جهان نیز باید آنان را با سیاست انترناسیونالیستی به کارزار آزادی زندانیان سیاسی در ایران جلب کرد. سیاست انترناسیونالیستی دارای مبنای واقعی بسیار قدرتمندی در دنیا است. زیرا نظام سرمایه داری امپریالیستی همه مردم جهان را به یکدیگر گره زده است. آن چه در ایران رخ می‌دهد و به شکل شورش علیه جمهوری

اسلامی بیان می‌شود، در واقع فریاد بشریت است که منتج از کارکرد نظام سرمایه داری جهانی در تولید رنج‌های چندگانه است و مشابه رنج‌هایی است که ۸۰ میلیون نفر مردم ایران در اسارت جمهوری اسلامی تجربه می‌کنند. (در ادامه تحت عنوان «انترناسیونالیسم» بیشتر به این نکته خواهیم پرداخت).

نکته سوم: رژیم تلاش می‌کند، سرکوب خونین‌اش را به طور تفاضلی یا ناهمگون پیش ببرد. یکی از اهدافش، «تفرقه بینداز و حکومت کن» است. به طور مثال، می‌کوشد تا در ازای سرکوب خونین‌تر مردم بلوچ و عرب و کرد، مردم فارس و مرکز نشین را با خود متحد کرده یا «بی طرف» نگاه دارد یا با حرکت‌های صنفی و مطالباتی کارگران و بازنشستگان و معلمان برخورد «نرم» کند. به یاد بیاوریم که چگونه خامنه‌ای، «حق» کارگران به اعتراض نسبت به حقوق و مزایای کم و بیکاری را تایید کرد و علیه خیزش ژینا تاخت. در جواب به حیل‌های «تفرقه بینداز و حکومت کن» این مرتجعین، معلمین و کارگران مبارز که پی در پی و با پایداری علیه بی‌حقوقی‌ها خواسته‌اند می‌توانند اتحاد گسترده‌ای حول شکستن درهای زندان و آزادی پرنندگان قهرمان مان بازی کنند و موضوع زندانی سیاسی-امنیتی را تبدیل به نماد شرارت بی پایان جمهوری اسلامی علیه هشتاد میلیون نفر اهالی این کشور کنند. هیچ جنبش اجتماعی‌ای نمی‌تواند و نباید محدود به مطالبات «درونی» خود باشد، به ویژه در شرایط کنونی. درغلتیدن به هویت‌گرایی در جنبش‌های اجتماعی - حال این هویت‌گرایی چه کارگری باشد، چه صنفی و چه ملی و چه سایر اشکال آن، امکان هر گونه مبارزه سراسری علیه تبه کاری جمهوری اسلامی را محدود و در نهایت مسدود می‌کند.

نکته چهارم: همه باید بدانیم که خیزش‌ها دچار افت می‌شوند و درست در هنگام افت، ارتجاع حاکم هارتر می‌شود تا نسل جدیدی را که پا به مبارزه گذاشته از میدان به در کند. پیکر عده‌ای را مثله مثله می‌کند تا با نمایش «قدر قدرتی اش» بقیه را روحیه باخته و نادم از مبارزه کند و روحیه تسلیم طلبی را رواج دهد. سخنرانی‌های گاه به گاه خامنه‌ای قرار است به ابراز «قدرت» رژیم خدمت کند و نشان دهد که «ما چنگ و دندان داریم و سرکاریم!» اما این را نیز باید بدانیم که رژیم بسیار شکننده و کشتی‌اش پر از شکاف است. این رژیم بیرحمی می‌کند اما قادر نیست انسجام‌اش را حفظ کند. خیزش ژینا و سرکوب خونین آن، عدم مشروعیت این رژیم را تبدیل به موقعیتی **استراتژیک و غیرقابل ترمیم** کرد و انسجام درونی‌اش را به طور کیفی برهم زد. بنابراین، فرصت‌های مهمی برای این که کارزار سرکوب رژیم را عقب رانده و به ضد خودش تبدیل کنیم به وجود آمده؛ به شرطی که خط صحیح داشته باشیم و مبارزه را بر مبنای خط صحیح سازماندهی کنیم. این سازماندهی را باید با «جنگ ترکیبی» پیش برد. یعنی، سازماندهی مخفی برای تداوم مقاومت، مقاومت‌های شجاعانه‌ای که در ادامه خیزش ژینا به شکل‌های گوناگون تداوم دارد؛ و سر بلند کردن یک نیروی واقعا مصمم و انقلابی از دل سرکوب‌ها.

نقش روشنفکران، دانشجو و دانشگاه در این مبارزه حیاتی

یکی از نقطه ضعف‌های خیزش سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی آن است که هنوز فرهنگ واکنش به زندانی سیاسی و اعدام در جامعه بسیار محدود است. دانشجو و دانشگاه باید به این چالش پاسخگو باشند. اگر قرار است جنبش دانشجویی‌ای شکل بگیرد که نسبت به شعار «ایستاده ایم تا پایان» صادق باشد و از ایستادن در کنار مردم نهراسد، باید مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی را تبدیل به هدف مبارزاتی خود کند و نه تنها در این زمینه مفهوم سازی کند بلکه در عمل نیز با تکیه بر گستره دانشگاه‌ها و دانشجویان و روشنفکران شجاع، مبتکر خیزش برای آزادی زندانیان سیاسی باشد. در این صورت، جنبش دانشجویی و روشنفکری‌ای می‌تواند شکل بگیرد که پرچمدار اتحاد کلیه جنبش‌های اجتماعی دیگر مانند جنبش کارگری و معلمی و زنان و غیره در خیزش برای آزادی زندانیان سیاسی باشد. فعالین کمونیست موظف هستند که به طور پیگیر و نقشه مند و ادامه دار وظیفه جنبش دانشجویی را در این زمینه برجسته کنند.

کیفیت مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، عامل تعیین کننده در پیروزی آن است

در پیش برد مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی نیز باید **رویکرد استراتژیک** داشت. هرچند، استراتژی و سیاست کنکرت در مبارزات خاص، یک چیز نیستند. اما خط و سیاست خاص ما در هر عرصه خاص مبارزاتی باید تحت تاثیر استراتژی انقلابی سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین تعیین شود. جریان‌های بورژوازی نیز سیاست‌های خاص شان را تحت تاثیر استراتژی (یا سیاست کلان شان) در رابطه با آینده جامعه تعیین می‌کنند. فقط خرده بورژوازی است که در حرف می‌تواند مدعی استراتژی انقلابی باشد اما در عمل، حامل سیاست‌های بورژوازی باشد. به طور مشخص، ما هرگز نمی‌توانیم مقابله با قوه قضاییه فاشیستی جمهوری اسلامی و دستگاه سرکوب آن را در چارچوب «دموکراسی» امپریالیستی و نهادهای «حقوق بشر» سازمان ملل پیش ببریم. اما برای جریان‌های بورژوازی، حرکت در این چارچوب کاملا منطبق بر افق و سیاست‌های کلان شان است. برای ما روشن است که این سیاست، هم موجب تقویت جمهوری اسلامی می‌شود و هم جریان‌هایی مانند سلطنت طلبان و مجاهدین. اینها، کاملا با پشتوانه مراکز قدرت امپریالیستی حرکت می‌کنند و هدفشان آن است که به واسطه آنها «جایگزین» رژیم جمهوری اسلامی بشوند -- همان طور که در سال ۵۷ خمینی و همپالگی‌هایش جایگزین رژیم پهلوی شدند. به علاوه، سرکوب مردم هرگز یک امر گذرا نیست و با بحث‌های «حقوق بشری» حل نخواهد شد. این سرکوب، حتی خشونت بارتر از اینها خواهد شد و باید با دید و درکی روشن، خود و مردم را برای بحران‌های بزرگ آماده کنیم. این به معنای آن نیست که نمی‌توانیم رژیم را وادار به عقب نشینی کنیم ولی میزان موفقیت ما در این امر وابسته به نوع کار ما و خط سیاسی ما در این مبارزه مشخص است که برگرفته از افق انقلاب کمونیستی است. وجود هسته‌ای رو به افزایش در بطن مبارزه توده‌ای انترناسیونالیستی با اتکا به خود، نه تنها به هدف انقلاب خدمت می‌کند بلکه در همین مبارزه مشخص برای آزادی زندانیان سیاسی نیز که مبارزه‌ای بلندمدت و با تاکتیک‌هایی علیه محاصره و سرکوب رژیم خواهد بود، لازم و ضروری است. در نبرد برای آزادی زندانیان سیاسی و به طور کلی، در عرصه‌های گوناگون مبارزه علیه جمهوری اسلامی، باید به حداکثر ممکن بکوشیم تا نظر و تفکر مردم، به ویژه جوانان را به سمت این حقیقت جلب

کنیم و به طور علمی و قانع کننده به آنان نشان دهیم چرا لازم است هرچه سریع تر با انقلاب کمونیستی که برنامه حزب ما است همراه شوند و برای پیشبرد آن متشکل شوند. انقلاب کمونیستی یک راه حل دلخواه نیست. تنها راه حل برای تغییر شرایط تاریخی ای است که جمهوری اسلامی را به وجود آورده است. تلاش نکردن برای تغییر این شرایط تاریخی، به تقویت آن منجر می شود - آن هم در شرایطی که کل سیستم سرمایه داری در احتضار است و نظام جمهوری اسلامی که نفس از ما بریده نمادی از آن است.

پس «کیفیت» شرط اصلی و تعیین کننده در پیشبرد موفقیت آمیز این مبارزه است. تضمین این کیفیت، داشتن وضوح در مورد چهار نکته فوق و به طور کلی، وضوح در مورد «برای چه» و «برای چه» است.

برای که و برای چه؟

همان طور که گفتیم، در این عرصه نیز، نیروهای سیاسی مختلف، سیاست‌های متفاوتی دارند. سیاست‌های متفاوت نیروهای سیاسی مختلف، در نهایت برخاسته از این است که «برای چه» و «برای که» می‌کوشند و بر مبنای کدام منافع طبقاتی با جمهوری اسلامی مخالفت می‌کنند. بیایید مقایسه‌ای کنیم. ما «برای چه» می‌جنگیم؟ برای سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نوین. سلطنت طلب «برای چه» می‌جنگد؟ برای کنار زدن جمهوری اسلامی و نشستن بر جایش در راس همان نظام ستم و استثمار. ما «برای که» می‌جنگیم؟ برای اکثریت مردم تحت ستم و استثمارمان که به شکل‌های گوناگون تیغ نظام جمهوری اسلامی بر گردنشان قرار دارد: از طریق گسترش فقر و بیکاری در نتیجه کارکرد نظام سرمایه داری، ستم بر زن، ستم بر ملل غیر فارس، سرکوب امنیتی گسترده فعالیت سیاسی و آزادی بیان و اندیشه، ادغام دین و دولت و سلطه قوانین شریعت بر حیات جامعه، نابودی محیط زیست و جنگ‌های ارتجاعی. سلطنت طلب «برای که» می‌جنگد؟ برای طبقه سرمایه داران داخل و خارج از قدرت در جمهوری اسلامی با هدف تحویل گرفتن تمام نظام استثمار و دستگاه سرکوب امنیتی جمهوری اسلامی.

بستر جهانی خیزش مردم علیه جمهوری اسلامی و مبارزه علیه زندان و اعدام

باید انتظار رخدادهای غیرمنتظره‌ای در سطح جهان را نیز بکشیم. بحران رژیم‌ها، یک روند جهانی است و فقط مختص جمهوری اسلامی نیست. بحران جمهوری اسلامی و ورشکسته از آب درآمدن آلترناتیوهای ارتجاعی مانند سلطنت طلب‌ها و مجاهدین و غیره، به خودی خود موجب ریختن توهمات مردم نخواهد شد. بلکه متمایز کردن خط جنبشی برای یک انقلاب واقعی، ابراز وجود خط و استراتژی و افق حزب مان به عنوان پیشاهنگ انقلاب کمونیستی، عنصر تعیین کننده در زدودن توهمات و آماده کردن مردم برای نبردهای سرنوشت ساز است. ما باید بر روی این اصل که خط صحیح در پیروزی تعیین کننده است، پافشاری کنیم و بر این مبنای نیروهایمان را گسترش داده و سازماندهی کنیم. حتی برای علمی‌تر و انقلابی‌تر کردن افکار رفقا و همراهان مان نیز باید بر خط صحیح پافشاری کنیم و به جد در مورد خطر ائتلاف وقت در «میان بُر»های بی حاصل هشدار داد. زیرا باز کردن راهی که مسیر و هدفش ساختن جامعه انقلابی است، برای ریشه کن کردن جنایت‌هایی که علیه مردم ما در ایران و علیه بشریت می‌شود تنها راه است. هر طرح و برنامه دیگر در مقابل این راه، غیر واقعی است و باید نقد و کنار زده شود.

جهان امپریالیستی با سرعت به سمت وحشتناکی روان است. با بدیل دموکراسی نه می‌توان آن را توضیح داد و نه راه حلی برای این وضع پیدا کرد. زیرا ماهیت دموکراسی، با وضع موجود خوانایی دارد و بخشی از آن است. اگر با مفاهیمی حرکت کنیم که بخشی از وضع موجود است، هیچ یک از مبارزات مهم حتی به نتایج قسمی مثبت برای مردم نخواهد رسید (چه برسد به یک انقلاب واقعی). سرمایه داری به نقطه‌ای رسیده که نه فقط در ایران بلکه در تمام جهان باید از آن گذر کرد و گذر نکردن مرتباً شرایط را مرگبارتر و رنج آلودتر خواهد کرد. اوضاع ایران نمودی از این لحظه از شرایط تاریخی است.

اهمیت حیاتی انترناسیونالیسم در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی

در بالا بر اهمیت حیاتی انترناسیونالیسم در مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، تاکید کردیم. انترناسیونالیسم یعنی، همواره باید اوضاع جهان را مد نظر داشت. این امر، دو جنبه دارد:

یکم، اوضاع جهان در تداخل با اوضاع داخل هر کشور، عامل تعیین کننده در شکل گیری رخدادهای مهم در آن کشور است. برای مثال، اوضاع جهانی شامل رقابت‌های امپریالیستی بسیار شدید میان آمریکا و چین بر سر خاورمیانه و تجدید صف آراییی رژیم‌های ارتجاعی در این منطقه است. جمهوری اسلامی با مانور در این اوضاع تلاش می‌کند خود را در مقابل خیزش مردم تقویت کند. اما تلاطمات در اوضاع جهان و منطقه، کشتی جمهوری اسلامی را به صخره‌ها می‌کوبد و فرصت خوبی برای پیشروی خیزش مردم و مشخصاً پیشروی ما کمونیست‌های انقلابی مهیا می‌کند.

دوم، مبارزات ما علیه جمهوری اسلامی، بخشی از مبارزات مردم جهان است؛ بخشی از واکنش مردم دنیا به اوضاع وحشتناکی است که نظام سرمایه داری - امپریالیسم برای بشریت رقم زده است. سیستم جهانی سرمایه داری - امپریالیستی غارت و ستم، همه ما از این تا آن گوشه دنیا را به هم پیوند داده است. این سیستم، توسط ماشین‌های دولتی سرکوب گر در هر کشور و ماشین‌های کشتار و نسل کشی امپریالیستی اعمال می‌شود. علت الهام بخش بودن خیزش در ایران برای مردم جهان دقیقاً در همین واقعیت است. مردم دنیا با مقاومت مردم ما در مقابل سرکوب جمهوری اسلامی که در وجود زندانی سیاسی فشرده شده است، همذات پنداری می‌کنند. طبقات حاکمه کشورهای امپریالیستی، سعی می‌کنند احساس همبستگی مردم کشورهای خود با خیزش مردم ایران را در چارچوبه «حقوق بشری» محصور و محدود کنند. اما احساسات آنها پتانسیل بسیار فراتر از این چارچوبه تنگ و محدود است. واقعیت دنیا، آن طور که باب آواکیان تحلیل و فرموله کرده، این است که تمام دنیا بر سر دوراهی «آینده‌ای وحشتناک یا حقیقتاً

رهایی بخش» ایستاده است و این واقعیت پتانسیل عظیمی را در مردم دنیا به وجود می‌آورد و ما باید بر پایه این واقعیت عمل کنیم و افق همبستگی بخش‌های مهمی از مردم دنیا را با مبارزات زندانیان سیاسی در ایران، گسترش دهیم تا ماهیت انترناسیونالیستی پیدا کند. یعنی با ما آرمان مشترک پیدا کنند. محتوای این انترناسیونالیسم را ریموند لوتا در سخنرانی‌اش به مناسبت «کارزار اضطراری برای آزادی فوری زندانیان سیاسی» این طور بیان کرد: «من صحبت‌م را با انترناسیونالیسم شروع می‌کنم و می‌خواهم بر این واقعیت تاکید کنم که در جهان امروز می‌توان راه دیگری در مقابل بشریت باز کرد و در همین راستا می‌خواهم سوال کنم که رابطه کم‌بین آزادی فوری زندانیان سیاسی در ایران با آن جهان آینده‌ای که می‌خواهیم بسازیم چیست؟... کسانی که در برابر این سرکوب ایستادگی می‌کنند، کسانی که با ظلم و ستم در ایران مبارزه می‌کنند، باید مورد حمایت قرار گیرند و این وظیفه ماست که با مردم ایران آرمان مشترک داشته باشیم. کسانی که در خیابان‌ها هستند و کسانی که در زندان هستند، زندگی آنها همانطور که در کمپین اضطراری می‌گوییم به معنای واقعی کلمه اکنون بر روی لبه تیغ قرار گرفته است. انترناسیونالیسم و مردم سراسر جهان در درجه اول اهمیت و اولویت ما قرار دارند. و مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی ایران مبارزه‌ای است که می‌بایست همه کسانی که مشتاق دنیایی بهتر هستند به آن بپیوندند. ما باید از مرزها عبور کنیم، ما باید به همدیگر نزدیک شویم، باید از قهرمانی برادران و خواهران خود در ایران و هر نقطه دیگر جهان که مردم به پا می‌خیزند، یاد بگیریم. ... ما امروز با وضعیت خاصی در جهان روبرو هستیم، وضعیتی که دو نیروی ارتجاعی واپس‌گرا و منسوخ به جدال علیه یکدیگر ایستاده‌اند. از یک سو امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم ایالات متحده که بر جهان تسلط دارد و رنج و استثمار طاقت فرسایی را بر مردم دنیا تحمیل کرده است. از سوی دیگر نیروهای واپس‌گرای متعفن ارتجاعی و زن ستیز بنیادگرایان اسلامی که در ایران حاکم است. بنابراین، ما با دو نیروی منسوخ شده‌ای مواجه هستیم که هر یک برای دفاع و تداوم آن نوع سازمان اجتماعی می‌جنگند که دیری است تاریخ مصرف آن به سر آمده است؛ آن‌ها به طرز وحشیانه‌ای به تخریب محیط زیست کمر بسته‌اند. باید راه دیگری وجود داشته باشد و راه دیگری موجود است و آن کمونیسم نوینی است که باب اواکیان پیش گذاشته است. کمونیسم نوین، روش، رویکرد، چشم‌انداز و چارچوبی است برای بر پا کردن انقلابی برای رهایی بشریت از هرگونه استثمار و ستم و برای ایجاد جامعه و جهانی که در آن انسان‌ها می‌توانند شکوفا شوند و ما می‌توانیم محیط زیست را برای نسل‌های فعلی و آینده حفظ کنیم این یک واقعیت الهام بخش است که در ایران حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)، کمونیسم نوین را تحت شرایط سرکوبگرانه در دست گرفته و به کار می‌برد. مبارزه برای آزادی همه زندانیان سیاسی ایران، مبارزه برای آزادی این زندانیان و مقابله با این رژیم از یک سو و تهدیدهای امپریالیستی ایالات متحده از سوی دیگر، نبردی است بسیار مهم برای همه کسانی که طرفدار عدالت و مبارزه هستند. این مبارزه چشم اندازهای جدیدی را برای مردم جهان باز می‌کند که در دام این و یا آن دو منسوخ امپریالیسم یا بنیادگرایی ارتجاعی متعصب گرفتار نشوند. اگر مردم این کار را با روحیه مخالفت با هر دوی این رژیم بنیادگرای اسلامی و امپریالیسم انجام دهند، چشم‌انداز جدیدی باز می‌شود که نبرد کنونی، در این زمان و در این جهان، بتواند به ایجاد شرایط مطلوب تری کمک کند، به باز شدن شرایطی برای انقلابی که بشریت بتواند بر تمام شکل‌های ستم و استثمار نقطه پایان گذارد تا این دو منسوخ به زباله دان تاریخ، جایی که به آن تعلق دارند فرستاده شوند. انقلاب برای رهایی همه بشریت در ایران و سراسر جهان، این چیزی است که در حال ساخته شدن است و این چیزی است که باید برای آن مبارزه کرد و این نبرد، نبرد برای آزادی این زندانیان سیاسی در ایران ... برای همه کسانی که از عدالت اجتماعی حمایت می‌کنند، مهم است. و در عین حال نبردی است که می‌تواند و باید با نبرد برای جهانی نوین برای همه بشریت مرتبط باشد و این درست همان چیزی است که ما به عنوان انقلابیون درگیر در این کمپین انجام می‌دهیم ... ما باید پژواک فریادها و خواننده آهنگ‌های آزادی تمام زندانیان سیاسی ایران باشیم. آن‌ها واقعا قهرمانان زمانه ما هستند.» (ریموند لوتا در برنامه ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۱ در کتابفروشی انقلاب در شهر نیویورک)

ضرورت ایجاد صف مبارزاتی متحد و گسترده

تنها کسانی اهمیت اتحاد اصولی را می‌فهمند که اهمیت سازمان دادن مبارزات قدرتمند برای ضربه زدن به رژیم را درک می‌کنند. خود زندانیان سیاسی الگوهای خوبی از متحد شدن و مقابله با دشمن ارائه داده‌اند. آنان درس‌های تکان دهنده‌ای از جدی و پیچیده و خونین بودن مبارزه با جمهوری اسلامی به همه داده‌اند و به خصوص به جوانانی که در خیزش اخیر پا به میدان مبارزه گذاشتند. زندانیان سیاسی می‌دانند چگونه باید در عین پافشاری بر اصول اعتقادی، در مقابل دشمن متحد شوند.

ایجاد صف متحد حول اصول اولیه اتکا به خود و اتکاء انترناسیونالیستی بر مردم جهان، در چارچوب و افقی که بیان منافع اکثریت مردم ما و بیان یک استراتژی تیز و برا علیه جمهوری اسلامی است، قوای ما را برای نبردهای خطیر آینده متحد و آماده خواهد کرد. شکل‌گیری چنین وحدتی با چنین کیفیتی، نقطه قوت مهمی برای مبارزات مردم علیه جمهوری اسلامی است و به عنوان هشدار سختی علیه رژیم و همدستانش عمل خواهد کرد.

آدرس‌های ما:

www.cpimlm.org

instagram: CPIMLM

twitter: CpimlmC

Telegram: @newcommunism

Facebook: cpimlm1380

مقابله با سرکوب و پیش روی در میانه سرکوب

متن زیر، فصلی از بخش دوم کتاب «پرند نمی تواند تمساح بزاید اما انسان می تواند به افق های دور پر بکشد» است. در این جا، باب آواکیان در مورد معضل سرکوب نیروهای انقلابی و توده ها به دست نیروهای طبقه حاکمه و ضرورت مقابله با سرکوب به عنوان بخشی از نبرد برای ساختن جنبشی برای انقلاب، صحبت می کند. هرچند تمرکز سخنان وی بر آمریکا و امریالیسم آمریکا است، اما سرکوب نیروهای انقلابی و توده های مردم بخشی لاینفک از عملکرد همه دولت های ارتجاعی است و ضرورت مقابله با سرکوب و سربلند کردن دوباره در پس هر سرکوب و یافتن راه های پیشروی از دل سرکوب ها، از ضرورت های حیاتی هر انقلاب است.

همه تاکیدات از مترجم است. بخش اول این اثر به فارسی در وبسایت cpimlm.org موجود است و بخش دوم، نیز به فارسی منتشر می شود.

کل سخنرانی به انگلیسی در سایت زیر قابل دسترس است. revcom.us قبل از رسیدن به بخش نتیجه گیری می خواهم چند کلامی در مورد مقابله با سرکوب و پیشروی در حین سرکوب بگویم. سرکوب و در واقع تشدید آن، بخشی اجتناب ناپذیر از تشدید تضادها خواهد بود که در جامعه آمریکا و در سطح جهان به طور کلی در جریان است. اگر تشدید تضادها در واقع به بحران انقلابی برسد این سرکوب شدیدتر نیز خواهد شد.

سرکوب، متوجه همه جنبش ها و نیروهای سیاسی جدی اپوزیسیون و مقاومت در مقابل تداوم اعمال جنایتکارانه طبقه حاکمه خواهد بود - چه در داخل و چه در سطح بین المللی. سرکوب متوجه آن بخش هایی از توده ها خواهد شد که نمایندگان و کارگزاران مجرب تر طبقه حاکمه آنان را به عنوان نیروهایی برآورد می کنند که به طور بالقوه و جدی در ضدیت با حاکمیت و نظام شان هستند. این سرکوب را حتا زمانی پیش خواهند برد که هنوز در میان این توده ها، مخالفت و مقاومت سیاسی جدی و آگاهانه شکل نگرفته است. همان طور که قبلا گفتم امروز در آمریکا، یک نوع جنگ ضد چریکی علیه قشرهای پایین مردم پیش برده می شود در شرایطی که هنوز هیچ جنبش چریکی در میان آن ها وجود ندارد.

این تشدید سرکوب شکل فشرده و ویژه ای را علیه حزب ما به خود خواهد گرفت. به خصوص هر چه بیشتر کار ساختن جنبشی برای انقلاب را جلو ببریم شاهد این تشدید خواهیم بود. و این امر، پتانسیل برقراری پیوند گسترده و قدرتمند با توده ها به ویژه قشرهای پایین جامعه و هم چنین دیگر اقشار مردم را نشان می دهد. تشدید سرکوب و حملات، هم از سوی بازوان رسمی دولت امریالیستی خواهد آمد و هم از سوی نیروهای ضد انقلابی که آگاهانه با بخشی از طبقه حاکمه در ائتلاف هستند (ممکنست سخت و دردناک باشد اما باید بدانیم که ممکن است با برخی حملات مواجه شویم که به طور عینی به طبقه حاکمه و تشدید سرکوب آن خدمت می کند ولی ممکن است از سوی نیروهایی صورت بگیرد که حتا ظاهر «مترقی» و «انقلابی» یا «کمونیستی» دارند اما در حقیقت دارای روشی ضد انقلابی هستند.) اگر کاملا این معضل را نبینیم و در حل آن نکوشیم، از نقطه نظر استراتژیک و در چارچوب استراتژیک خط و اهداف انقلابی-کمونیستی مان، به معنای آن خواهد بود که در این مورد جدی نیستیم و در مورد آن چه باید جدی باشیم، جدی نیستیم. در این صورت، نه تنها در پاسخ به مصاف هایی که مقابلمان هست ناکام خواهیم ماند بلکه به احتمال زیاد در شرایطی که اوضاع اجازه یک گشایش کیفی را می دهد، موفق به آن نخواهیم شد. برعکس، به جای ایجاد گشایش کیفی ممکن است در هم شکسته شویم و در شرایطی که اوضاع به طور کیفی در حال حاد شدن است، توده ها به اساسی ترین وجه بدون رهبری بمانند و موجب آن شود که در یک وضعیت حاد شکست بخورند که بُرد و باخت و پیامدهای هر یک بسیار بالا و خطیر است، و مایوس شوند و انقلاب دچار یک عقب گرد حقیقتا نابودکننده شود. در این صورت، تاثیرات آن تا مدتها نه فقط در این کشور بلکه واقعا در کل جهان، احساس خواهد شد. به خاطر همه این دلایل، ما باید در واقع خود را مصروف آن کنیم که به شکلی بسیار متمرکز، جدی و به طریقی مصمم و علمی به این تضاد و ابزار آن بپردازیم - هم در عرصه مفهوم سازی تئوری/استراتژی و هم در پراتیک تا نه تنها بقا بیابیم بلکه به طور مکرر از درون سرکوب سربرآوریم و سازماندهی ضروری را انجام دهیم؛ از جمله به موازات این که اوضاع به طور کیفی تشدید می شود، نه تنها بقا یافته و از سرکوب دوباره سربلند کنیم بلکه در مواجهه با سرکوب و از دل سرکوب، در زمینه ساختن جنبش برای انقلاب و پیشبرد آن به سمت اهداف استراتژیک، پیشرفت کنیم.

یک حقیقت عمیق آن است که مقابله با سرکوب و باز کردن راه برای پیشروی از دل سرکوب تشدید یابنده، در گروهی به رسمیت شناختن و عمل کردن بر مبنای این واقعیت است که دولت، با وجود تمام دم و دستگاه انتخاباتی و مناسک دموکراسی که ممکن است در هر برهه زمان داشته باشد، اما در واقع یک دموکراسی بورژوایی است؛ دموکراسی ای است که در چارچوب حاکمیت طبقه بورژوا (سرمایه داری) و طبق منافع آن عمل می کند؛ و ماهیت درونی و محتوای اساسی این دموکراسی بورژوایی عبارتست از دیکتاتوری بورژوایی و انحصار بر قدرت سیاسی و به نیابت از سوی طبقه حاکمه سرمایه داری، در انحصار بر نیروهای مسلح و اعمال خشونت «مشروع» فشرده می شود. در تجربه این کشور و در سراسر جهان به وضوح و بارها نشان داده شده است که، نمایندگان سیاسی و کارگزاران طبقه حاکمه برای حفظ و تقویت دیکتاتوری شان و به ویژه در رویارویی با هر نوع چالش مهم (حتا در رویارویی با هر چیزی که فکر می کنند پتانسیلا یک مانع و معضل جدی) در برابر این دیکتاتوری و سیستمی است که توسط آن اعمال می شود، حاضرند این دیکتاتوری را توسط بی رحمانه ترین و جنایتکارانه ترین ابزار پیش برند.

بنابراین ما باید با تاثیرات استراتژیک این بُعد از مساله دست و پنجه نرم کنیم. هم امروز و هم با نگاه به تشدید بیشتر مسائل در آینده ای که احتمالا دور نیست، باید بگویم توجه سیستماتیک به این مساله و پیشرفت های جدی در مواجهه با آن و تکامل ابزار لازم برای حل آن، تاثیرات زیادی



در پیشرفت در ساختن جنبشی برای انقلاب خواهد داشت. در غیر این صورت، به واسطه «خودرویی رویزیونیستی» هدف ساختن جنبشی برای انقلاب را کنار خواهیم گذاشت یا به خاطر اقدامات طبقه حاکمه آن را ول خواهیم کرد و یا هنگام تلاش برای انجام آن، دچار شکست خواهیم شد.

یکی از تظاهرات برجسته رویزیونیسم و سوسیال دموکراسی (سوسیالیسم یا کمونیسم در اسم اما دموکراسی بورژوایی یا با توهمات بورژوا دموکراتیک حرکت کردن) را در عرصه تشکیلاتی و در رابطه با مقابله با سرکوب می‌توان دید: این که انقلابیون چه استانداردهایی را به کار می‌برند و چگونه عمل می‌کنند؛ آیا این واقعیت را جدی می‌گیرند که این دموکراسی یک دموکراسی بی طبقه نیست بلکه دارای طبقه حاکمه‌ای است که دیکتاتوری اعمال می‌کند و مفاهیم آن چیست؟

امپریالیست‌های آمریکایی فقط در برخی نقاط جهان نیست که دست به اعمال دهشت آور می‌زنند. برخی بورژوا-دموکرات‌های خوش قلب و خوش نیت، فکر می‌کنند حاکمان این کشور فقط در کارهایشان در کشورهای جهان سوم، شرور و پلید هستند. خیر! آن‌ها ماهیتا شرور و پلید هستند. این روش آن‌ها در پاسخ به هر نوع چالش واقعی است یا حتی چالش‌های بالقوه که هنوز به فعل در نیامده‌اند. آن‌ها بسیار پیش از آن که چالشی به فعل درآید، در مقابل هر چیزی که به طور بالقوه «پایگاه قدرت خانگی» آنها را به خطر بیندازد، عمل می‌کنند. بنابراین، خط تمایز اساسی این است: آیا آدم این واقعیت را درک کرده و بر مبنای آن عمل می‌کند یا آن قدر در توهمات بورژوا-دموکراتیک غرق شده است که نمی‌تواند این مساله را تشخیص دهد. یا نمی‌خواهد تشخیص دهد.

پس، این عرصه دیگری است که باید در مورد آن دست به مبارزه ایدئولوژیک جدی زد. اما این نیز باید تحت هدایت یک روش و رویکرد علمی و صحیح نسبت به این معضل و در چارچوب اقدام در این زمینه در انطباق با ضرورت توجه هرچه بیشتر انجام شود و گشایش‌های بیشتری در رابطه با دست و پنجه نرم کردن با سرکوب به وجود آید -- هم در رابطه با خصلت سرکوب گر طبقه حاکمه به طور عام و هم دینامیک‌های تشدید سرکوب که باید به موازات تشدید تضادها انتظارش را بکشیم.

نکته نهایی در مورد مساله سرکوب: اگر در رابطه با بُعد مهم مقابله با سرکوب و پیشروی از دل سرکوب و در مواجهه با سرکوب کار به درستی انجام شود؛ اگر در درک صحیح خط به طور کلی و کاربست صحیح و قدرتمند آن با تاثیرگذاری حداکثری در هر مقطع، کار به درستی انجام شود؛ اگر بر اساس این خط، گشایش‌ها و پیشرفت‌های مهم در ساختن جنبشی برای انقلاب بشود؛ آن گاه **حتما ممکن است موفقیت در عقیم گذاشتن سرکوب توده‌ها و نیروهای انقلابی و حتی به شکست کشیدن آن، منجر به یک بحران انقلابی شود** یا حداقل می‌تواند یک عامل بسیار مهم در به وجود آوردن بحران انقلابی باشد. اگر به معنای وسیع تر و با احتساب تحولات عینی کلی، اوضاع از زاویه تشدید تضادها به نقطه معینی رسیده باشد و در همان حال فعالیت بر اساس درستی پیش برده شده باشد، از جمله در جبهه مقابله با سرکوب و آموختن این که در مواجهه با سرکوب و از دل آن چگونه پیشروی کنیم، این اتفاق می‌تواند بیفتد. در هر حال، پیشبرد فعالیت انقلابی همه جانبه، و مقابله با سرکوب به مثابه بخشی حیاتی از این امر و یاد گرفتن این که چگونه از دل سرکوب پیشروی کنیم، به تکامل نهایی یک وضعیت انقلابی، به توانمند شدن پیشاهنگ، به جلب توده‌های مردم در شمار روزافزون حول پرچم پیشاهنگ، و رسیدن به بهترین موقعیت در استفاده از چنان شرایطی جهت دست زدن به مبارزه تا به آخر و پیروزی، خدمت خواهد کرد. از طرف دیگر، بدون پاسخ دادن به این چالش، هیچ دورنما و شانسی برای انقلاب کردن نخواهد بود حتی اگر شرایط برای چنین انقلابی مساعد شود. این است اهمیت بنیادین و خطیر مساله.

رنگین کمانی که اگر نظم کهنه را بشکافد...

لیلی بابایی

جامعه ال جی بی تی کیو (مخفف لزبین، گی، دوجنسگرا، ترنس و کوئیر) شامل افراد و گروه‌هایی است که به لحاظ جنسیت (جندر) یا گرایش جنسی (سکسوالیته) در بیرون قالب‌های جنسی و جنسیتی محدود زن/مرد، دگرجنسگرا (هتروسکسوال) و همان جنسیتی (سیس جندر) قرار دارند. شناخت از جنسیت به عنوان یک برساخت اجتماعی و نه چیزی که با انسان بطور طبیعی متولد می‌شود، نسبتاً درک جدیدی است که هنوز در بین طیف‌های مختلف جامعه پذیرفته نشده است. برای مدت‌های طولانی جنس و جنسیت یک چیز دانسته می‌شد و تنها به دو گروه زن و مرد بر اساس دستگاه جنسی تقسیم می‌شد. اما با بررسی تاریخ تحولات جنسیت و نقش‌های جنسیتی، علم نتیجه می‌گیرد که جنس یک طیف است و نقش‌های جنسیتی تاریخاً تعیین یافته‌اند و در گذر زمان می‌توانند تغییر کنند. بر این اساس، وصل کردن یک به یک جنسیت‌ها به دستگاه‌های جنسی هم امری بی معنی می‌شود. در کنار همه اینها گرایش‌های جنسی مختلفی هم در طول تاریخ بین انسان‌ها موجود بوده و تحقیقات جدید نیز نشان می‌دهد که هیچ ژن واحدی برای تعیین گرایش جنسی یک فرد وجود ندارد و مجموعه‌ای از عوامل ژنتیکی در کنار عوامل محیطی در شکل‌گیری گرایش‌های جنسی همجنسگرایی و دگرجنسگرایی تاثیر دارند. (۱) این بدان معناست که همجنسگرا بودن یک بخش طبیعی از رفتار بشر است اما بسیار پیچیده تر از تاثیرگذاری یک ژن است. هرچند همچون جنسیت نمی‌توان گرایش‌های جنسی را بر حسب «طبیعت» رد یا قبول کرد، چرا که فاکتور اجتماعی در تعیین چگونگی حرکت آن بسیار موثر است. پس چرا و از چه زمانی این رفتار جنسی «ناهنجار» تلقی شد؟

با تسلط روابط جنسی دگرجنسگرا به عنوان شکل غالب با ظهور مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و شکلگیری خانواده مردسالار و به خصوص پس از فراگیر شدن ادیان ابراهیمی، سایر شکل‌های سکسوالیته «ناهنجار» تلقی شده و حتی ممنوع شدند. به این ترتیب، صرف «زیست» و ابراز وجود این قشر، به معنای به چالش کشیده شدن خانواده پدرسالار سنتی است - نهادی که همزمان با دولت و مالکیت خصوصی شکل گرفت و در تمام طول تاریخ جوامع طبقاتی تا به امروز کارکرد مهمی در زیربنا و روبنا داشته است. جایگاه ویژه دادن به رابطه زن و مرد، فقط به واسطه مسئله تولید مثل از طریق رابطه جنسی دگرجنسگرا نبوده، بلکه به مسئله کنترل بدن و سکسوالیته خارج از نظم مردسالار نیز بر می‌گردد. از همان زمان، مهر ستم تاریخی بر زنان، بر روی تمام روابط جنسی و جنسیتی، به ویژه رابطه مرد و زن خورده است و روابط کوئیر هم از آن بی تاثیر نبوده است.

روابط پدر/مردسالارانه که عمیقاً در سوخت و ساز سیستم سرمایه داری امپریالیستی ادغام شده است، در هر پیوند نزدیک اجتماعی و جنسی نفوذ می‌کند و هر آنچه را که خلاف جریان حاکم باشد و یا جوانی از انقیاد اجتماعی زنان را که خصلت نمای جامعه بورژوازی و تمام جوامع مبتنی بر ستم و استثمار است را نداشته باشد، به سختی بر می‌تابد. چرا که رابطه بین انسان‌ها در جامعه بورژوازی عمدتاً منعکس کننده و تحت سلطه ایدئولوژی برتری مرد و «حق مردانه» است. این رابطه فرادستی و فرودستی در روابط کوئیر هم باز تولید می‌شود.

به دلیل گره خوردن مسئله جنس و جنسیت و گرایش جنسی به ساختار مردسالار و خانواده پدرسالار، جامعه ال جی بی تی کیو موقعیت ویژه‌ای در جامعه طبقاتی تا به امروز داشته‌اند: از طرفی توسط سیستم حاکم، تهدیدی تلقی می‌شوند برای هنجارهایی که طبقات حاکم به عنوان هنجارهای نظم دهنده جامعه شکل داده و به جامعه تزریق و تحمیل می‌کنند و از طرف دیگر، مبارزات آنها برای به رسمیت شناساندن موجودیت شان، پتانسیل آن را دارد که مبارزه‌ای برای رفتن ورای جامعه طبقاتی باشد.

هرچند همجنسگرایی همواره در طول تاریخ موجود بوده و حتی در دوره‌هایی در رم و یونان باستان پذیرفته شده بود، اما صحبت از حقوق همجنسگرایان - همانطور که مسئله «حق» به طور عام - بسیار متاخر است و به قرن بیستم بر می‌گردد. شوروی سوسیالیستی اولین کشوری بود که از همجنسگرایی جرم زدایی کرد. پس از آن مبارزات بسیاری در کشورهای مختلف برای حقوق همجنسگرایان در گرفت که شورش استون وال در نیویورک در سال ۱۹۶۹ در مقابل خشونت پلیس علیه همجنسگرایان، از مشهورترین آنهاست. در چند دهه گذشته تعدادی از کشورهای اروپایی، آفریقایی و شمال آمریکا شروع به قانونی کردن ازدواج همجنسگرایان و باز کردن فضا برای حضور کوئیرها در سطوح مختلف اجتماعی و دولتی کرده‌اند. در کنار آن کمپانی‌ها شروع به استفاده از سمبل‌های رنگینکمانی کردند برای بالا بردن سودآوری خود؛ و جناح‌های لیبرال دموکرات در برخی دولت‌های سرمایه داری - امپریالیستی غرب هم نمایندگان خود را رنگینکمانی کردند تا بخشی از این «به حاشیه رانده شدگان» را در خود ادغام کنند. اما این امتیازات کوچک و محدود در حالی که شهروندان عموماً غربی اعطا می‌شد که هنوز در بسیاری از کشورهای دنیا بخصوص جوامع مذهبی و دولت‌های تئوکراتیک - که خود بخشی از سیستم سرمایه داری - امپریالیستی در جهان هستند - به خشن ترین روش‌های ممکن قشر ال جی بی تی کیو را حذف و انکار می‌کنند. در ایران، قتل جوان همجنسگرای بیست ساله، علیرضا فاضلی منفرد، محکومیت دو تن از فعالین ال جی بی تی کیو به نام‌های صدیقی و الهام چوبدار، کشتن زن ترنس دوسکی آزاد در اقلیم کردستان، مرگ مشکوک زن ترنس گندم در ترکیه، مهاجرت اجباری بسیاری از افراد کوئیر بخاطر مجازات‌های سنگین از جمله اعدام و بلاتکلیفی و خشونت مضاعف در راه مهاجرت، شکنجه و اعدام حامد صبوری محصل دگرباش رشته طب به دست طالبان در افغانستان، تنها بخش کوچکی از فجایع اخیر است.

جمهوری اسلامی وجود همجنسگرایی را انکار می‌کند. اما، علیه همجنسگرایی راهپیمایی به راه می‌اندازد و قانونا همجنسگرایان مرد را به احکامی تا حد اعدام محکوم می‌کند تا نهاد خانواده سنتی را تحکیم کند. همچنین افراد ترنس را هم تنها در صورت جراحی‌های تطبیق جنسیت به رسمیت می‌شناسد و گرنه مردان ترنس را وادار به حجاب اجباری و زنان ترنس را وادار به سربازی اجباری می‌کند که رنج مضاعفی بر آنان است که نمی‌خواهند وارد پروسه‌های جراحی شوند. برای ساختار مردسالار دوگانه محور جمهوری اسلامی که از دستشویی‌ها تا ورزش‌ها را بر حسب زن و مرد دسته‌بندی کرده است؛ وجود مردی که بتواند باردار شود یا زنی که ایستاده اررار کند چنان آشفتگی جنسیتی عظیمی محسوب می‌شود که می‌تواند چسب اجتماعی اش را به سرعت آب کرده و آن را از هم گسیخته کند.

حملات سیستماتیک و سازمان یافته به زنان و کوییرها را نه فقط در رژیم‌های تئوکراتیک چون جمهوری اسلامی، بلکه با رشد و سر بلند کردن جنبش‌های فاشیستی و قدرت گرفتن احزاب فاشیستی در سراسر جهان شاهد هستیم؛ به شکل ممنوع کردن حق سقط جنین برای زنان و حمله به هر شکل از ابراز وجود کوییرها. آنها به تمام حقوقی که زنان و کوییرها طی چند دهه به دست آورده‌اند، حمله می‌کنند و درصدد پس گرفتن همه آن‌ها هستند. تشدید حملات به زنان و کوییرها، واقعه‌ای اتفاقی نیست بلکه بخشی از برنامه و مانیفست جناحی از طبقه حاکمه سرمایه داری امپریالیستی است که پایه‌هایش را بر اساس برتری طلبی مردانه دگرجنسگرا و تقویت نقش‌های جنسیتی سنتی و خانواده پدرسالار سازمان می‌دهد. این‌ها به دروغ به پایه‌هایشان القاء می‌کنند که گسترش بیکاری و فقر و جنگ‌های بی‌انتهای، نتیجه آن است که هنجارهای خانواده سنتی دینمدار توسط زنان مستقل و کوییرها به چالش گرفته شده است. بلکه خانواده سنتی دینمدار باید هم به چالش کشیده شود چون روابط مرد/پدرسالارانه تهاجمی و گستاخ است. اما، منبع و سرچشمه همه معضلاتی که بشریت به آن گرفتار آمده، عملکرد سیستم سرمایه داری - امپریالیسم است که مردسالاری و نژادپرستی در تار و پود آن بافته شده است و به همین علت، فاشیست‌ها می‌توانند از آن برای ایجاد یک جنبش ارتجاعی استفاده کنند و مصمم هستند که سیستم کنونی سرمایه داری - امپریالیسم را بر مبنای تفکرات برتری طلبانه و تاریک اندیشی دینی ضد زن حفظ کنند. همه باید بدانند و آگاه باشند که این حملات بخشی از یک تلاش جدی برای برقراری نظم فاشیستی دینی در جهان با هدف حفظ سلطه سیستم ستم و استثمار سرمایه داری - امپریالیسم است. این نیروی فاشیستی از درون نظام دموکراسی سرمایه داری - امپریالیسم بیرون آمده و نه از بیرون آن و این واقعیت باید هشدار می‌دهد که توهامات احمقانه نسبت به «مترقی» بودن ماهیت و عملکرد دموکراسی دولت‌های سرمایه داری - امپریالیستی دارند.

باید این واقعیت را درک کنیم که ابراز وجود گسترده تر ال جی بی تی‌ها و حتی افزایش تعداد دوجنسگراها (بایسکسوال) در بین نسل جوان، نه ربطی به انحراف جنسی و آزادی‌های بی حد و حصر در غرب دارد و نه نشان از آخرالزمان. جامعه یک ارگانیزم زنده در حال تغییر است که اکنون در عصر سرمایه داری امپریالیستی، دچار تغییراتی هم در زیربنا با اجتماعی کردن تولید و هم در روبنا در زمینه نقش‌های جنسیتی و هنجارها و نهادهایی چون خانواده شده که امکان ایجاد جامعه‌ای بنیاداً متفاوت را فراهم کرده است اما خود با اعمال دیکتاتوری بورژوازی و حفاظت از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و خانواده مردسالار تبدیل به حصار در برابر این تغییر شده است. این امکان جز با انقلابی سیاسی و کسب قدرت در روبنا محقق نخواهد شد. اما در کنار این امکان ما با ضرورتی هم روبرو هستیم. حملاتی که در سراسر جهان به زنان و ال جی بی تی کیو می‌شود یک نشانه از اوضاع حادی است که بشریت تحت نظام سرمایه داری - امپریالیستی به آن گرفتار آمده است. سیستم سرمایه داری، چنان معضلاتی برای خودش و کل بشریت به وجود آورده که جز با روش‌های رادیکال قابل پاسخ گویی نیستند. اگر پاسخ این معضلات با انقلاب رادیکال کمونیستی داده نشود، بورژوازی به آنها پاسخ رادیکال ارتجاعی - فاشیستی خواهد داد. به همین جهت در این نقطه از تاریخ، بشریت مبارزه سرنوشت سازی را پیش رو دارد: راه حل رادیکال انقلابی برای نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و به این ترتیب، باز کردن راه برای ریشه کن کردن مردسالاری همراه با جامعه طبقاتی یا راه حل رادیکال ارتجاعی و به این ترتیب، بازسازی سیستم سرمایه داری با شرایطی بسیار وحشتناک تر برای تمام بشریت که یک جنبه آن به بردگی کشیدن زنان و کوییرهاست.

مهم است که به آن چه در هر کشور، در دنیا و در رابطه با هر ستمی اتفاق می‌افتد به طور علمی نگاه کنیم. بحث صرفاً این نیست که: «سرمایه داری بد است. امپریالیسم بد است. سوسیالیسم خوب است!» بحث فقط این نیست که «تضادهای اجتماعی حاد شده‌اند!» بحث این است که بشریت بر سر یک دوراهی ایستاده است. قوای محرکه و بسیار دینامیک سیستم سرمایه داری امپریالیسم و تغییرات دائمی و توقف ناپذیر دنیا که حتا نسبت به ده سال پیش تغییرات فاحش به وجود آورده است، ما را به این نتیجه گیری رسانده است که در این لحظه از تاریخ، در گره گاهی ایستاده ایم که دو راه بیشتر در مقابل بشریت نیست: آینده‌ای بس وحشتناک تر یا حقیقتاً رهایی بخش! (۲). هیچ رخداد مهم در دنیا، از حمله به زنان و کوییرها تا جنگ‌های ویرانگر و نابودی محیط زیست، و سر بلند کردن جنبش‌های فاشیستی را بدون این تحلیل نمی‌توان درک کرد. فقط با روش و رویکرد علمی کمونیسم نوین می‌توانیم بفهمیم این اوضاع چطور حادث شده است؛ سرمایه داری با قوه محرکه آنارشی‌اش با حیات انسان و کره زمین چه کرده است. از همه مهمتر، باید این واقعیت را دید که در بطن همین اوضاع سریع و انفجاری، امکان یک انقلاب واقعی برای پایان دادن به تمامی رنج‌های بی دلیل و غیر ضروری بشریت هست و طبق آن عمل کرد.

جامعه ال جی بی تی کیو به واسطه ابراز گرایش جنسی شان مورد حمله قرار می‌گیرند. اما این فقط سطح مساله است. از این سطح باید به عمق رفت. همانطور که در بالا گفتیم، علت بنیادین این حملات آن است که این نوع گرایش جنسی و ابراز آن، کلیت روابط مرد/پدرسالاری را به چالش می‌گیرد. یعنی، ربط به کارکرد و اصول سیستم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی - ایدئولوژیک سرمایه داری دارد. اما کسانی که سطح مساله را می‌بینند، گرایش دارند که آن را در چوبه «هویت» تعریف کنند. این نوع تبیین که ظاهر مساله را می‌بینند و نه واقعیت آن را، جامعه ال جی بی تی

کیو را محکوم می‌کند که در چارچوب سیاست‌های هویتی با این حملات مبارزه کند. در واقع این چارچوب مانع از آن می‌شود که پتانسیل عظیم این مبارزه برای به چالش کشیدن کلیت سیستم به حرکت درآید. سیاست هویتی با پایین آوردن افق‌ها، تنها جایی بیشتر در همین سیستم مبتنی بر ستم و استثمار را گدایی می‌کند و خشم واقعی جنبش کوپیر را به درون مجاری این سیستم کانالیزه می‌کند. سیاست هویتی و ووک یا بیداری، با نادیده گرفتن واقعیت عینی، تمرکز بر «من» به جای جنگیدن برای همه، کنسل کردن افراد به جای سرنگون کردن سیستم و محدود کردن ستمدیدگان در فضاهای «من» به جای شهامت دادن به آنها برای رودررویی با طبقه حاکمه و قوای سرکوبش، جنبش کوپیر را در درون سیستم مردسالار سرمایه‌داری امپریالیستی خفه می‌کند و با تکیه بر امتیازات ناچیزی که قشر نازکی از کوپیرها در کشورهای امپریالیستی به دست آورده‌اند، چشم بر سرکوب و حذف بی‌رحمانه و مردسالارانه ال جی بی تی‌ها در سراسر دنیا تحت همان سیستمی که امتیازات را به گروه اول می‌دهد، می‌بندد.

این نوع به اصطلاح مبارزه با تعصبات هویتی وقتی با واقعیت‌ها انطباق نمی‌یابد، نهایتاً بیشتر به سمت کاریکاتوریزه کردن مبارزات واقعی می‌رود و دستاویزی برای فاشیست‌ها می‌شود که به هرگونه تلاش جدی برای تغییر وضع در جهت مثبت حمله کنند. هرچه بیشتر فاشیست‌ها قدرت می‌یابند، هویت‌گرایانی مانند ووک و اینترسکشنالیتی بیشتر تلاش می‌کنند کمونیست‌های انقلابی را از فضاهای جنبش‌های مختلف، از جمله جنبش کوپیر بیرون کنند. فعالین انقلابی در جنبش‌های کوپیر باید با قاطعیت در مقابل حرکات ارتجاعی هویت‌گرایان علیه کمونیست‌های انقلابی بایستند، ارتباط عینی سیستم سرمایه‌داری به مردسالاری و فاشیسم ضد کوپیر را ببینند و صف بندی مساعدی برای طرح راه حل انقلاب کمونیستی باز کنند.

مبارزین کوپیر می‌توانند و باید بخش مهمی از ساختن جنبشی برای یک انقلاب واقعی باشند. جنبشی که قاطعانه با امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی مرزبندی می‌کند و در هسته خود، کمونیست‌های انقلابی را دارد. این جنبش راه را برای انقلاب واقعی باز می‌کند؛ انقلابی برای رفتن ورای همه ساختارهای ستمگرانه، برای از بین بردن همه تمایزات طبقاتی بین انسان‌ها و دگرگون کردن روابط تولیدی‌ای که این تمایزات طبقاتی و نابرابری‌های اجتماعی را بوجود می‌آورند، برای تغییر دادن روابط اجتماعی بین انسان‌ها فارغ از جنس، جنسیت و گرایش جنسی، و متحول کردن همه افکار ارتجاعی، از جمله ارزش‌های کوپیرستیز و زن‌ستیز که منطبق بر نیازها، کارکردها و اصول سیستم سرمایه‌داری است و آن را تقویت می‌کند. مسئله زنان و ستم بر کوپیرها به یکدیگر گره خورده و هر دو می‌توانند نه تنها در مرکز پیشبرد یک انقلاب واقعی باشند، بلکه حتی در جامعه سوسیالیستی بخشی از تضادهای حل نشده خواهند بود که پیشروی سوسیالیسم به سمت کمونیسم و از بین بردن طبقات، دولت و هرگونه ستم را ممکن می‌کنند.

جنبش کمونیستی نیز باید با انتقاد از خود راجع به موضعگیری گذشته‌اش در رابطه با جنبش کوپیر، از درک‌های غلط خود که ناشی از عدم بکار بست ماتریالیسم دیالکتیک در زمینه جنسیت و گرایش جنسی بود، گسست کند. نادیده گرفتن با جنبش کوپیر بخاطر برخورد دگماتیک به مارکسیسم یا وجود گرایش‌های مردسالارانه درون جنبش کمونیستی و یا دفاع از جنبش کوپیر صرفاً بخاطر مد روز بودن، هیچ نسبتی با روش و رویکرد علمی کمونیسم ندارد. به همین علت است که کار باب آواکیان در زمینه گسست از اشکالات فرعی غیرعلمی کمونیسم و قرار دادن بدنه آن بر پایه کیفیتا علمی تری، بر همه وجوه مبارزاتی ما تاثیر می‌گذارد و آینده‌ای را که می‌توان متحقق کرد، شکل می‌دهد. ما کمونیست‌های انقلابی ضمن دفاع از مبارزات جامعه ال جی بی تی کیو و ایستادن در برابر حملات فاشیستی به این قشر، به جنبش کوپیر فراخوان می‌دهیم تا برای بدست آوردن حتی کوچکترین حقوق پایه‌ای خود، با افق استراتژیک انقلاب و نه چیزی کمتر! وارد میدان مبارزه شوند. زیرا، برای رها کردن انسان‌ها از قیدها و نقش‌های تنگ جنسی و جنسیتی هزاران ساله در سراسر جهان، پیوستن به انقلاب کمونیستی یک ضرورت است.

... برای روزی که کمترین سرود بوسه است

Large-scale GWAS reveals insights into the genetic architecture of same- (1)

Vol 365, Issue 6456, Aug 2019 30 / SCIENCE sex sexual behavior/

(۲) باب آواکیان، آینده‌ای بسیار وحشتناک یا حقیقتنا رهایی بخش بحران عمیق، شکاف‌های عمیق یابنده، چشم

انداز جنگ داخلی - و انقلابی که فوراً لازم است / ۱۳ دسامبر ۲۰۲۱

قیاس دروغین کمونیسم با «تمامیت خواهی»

یادداشت: نوشته زیر، قبلاً در سایت حزب کمونیست ایران (م.ل.م) منتشر شده است؛ با عنوان: «یک حقیقت تحریک آمیز اما ساده و ابتدایی در مورد کمونیسم؛ رديه‌ای بر قیاس دروغین آن با تمامیت خواهی». این نوشته بخش دوم از مقاله دیگری است تحت عنوان: «در مورد استیضاح ترامپ، جنایت‌های آمریکا علیه بشریت، لیبرال‌ها و دروغ‌ها، حقایق تحریک آمیز اما عمیق»^(۱)

مرسوم است که کمونیسم به عنوان «تمامیت خواهی» نفی شود. اما در واقعیت چیزی به نام تمامیت خواهی وجود خارجی ندارد و هیچگاه در روسیه یا چین و در هیچ نقطه دیگر، جامعه‌ای مطابق چیزهایی که هانا آرنت در کتاب «مبادی توتالیتریسم» (مبادی «تمامیت خواهی») بر شمرده و منبع اصلی و «کتاب مقدس» جریان‌های به اصطلاح «ضد تمامیت خواهی» است، وجود نداشته است.

همانطور که من به طور گسترده تحلیل کرده‌ام، «توتالیتریسم» {تمامیت خواهی} یک نظریه کاملاً غیرعلمی و در واقع ضد علمی است و توسط روشنفکرانی که توجیه گر سیستم سرمایه داری امپریالیستی که سیستم قساوت پیوسته و دائمی است، طرح و ترویج شده است و هدفش آن است که توجه مردم را از جنایت‌های گسترده و دائمی که این سیستم علیه بشریت مرتکب می‌شود منحرف کند و ضدیت غیر عقلانی با انقلاب و به ویژه انقلاب کمونیستی را تقویت کند.^(۲) حتی یک نفر هم نباید این به اصطلاح «تئوری» را جدی بگیرد اما متأسفانه به طرز گسترده نوعی «حکمت مقدس» تلقی می‌شود و این امر به خودی خود شاهدهی بر یک واقعیت تلخ است و آن این که تعداد کسانی که با کمال میل حاضرند خود را با سیستم سرمایه داری امپریالیستی سازگار کنند (از جمله کسانی که خود را «لیبرال» می‌دانند) بیش از اندازه زیاد است و این در حالی که شالوده این سیستم بر استعمار بیرحمانه میلیاردها انسان در سراسر جهان، از جمله میلیون‌ها کودک استوار است و از طریق سرکوب وحشیانه و خشونت ویرانگر گسترده اعمال می‌شود.

در رابطه با تجربه تاریخی کمونیسم و ارتباط آن با رهایی بشریت، روش و رویکردی علمی مورد نیاز است. همانطور که مقاله‌ای تحت عنوان «تحریف فاشیستی و پاسخ کمونیسم نوین» (انتشار یافته در وبسایت revcom.us) می‌گوید:



«بی تردید تجربه جوامع سوسیالیستی در مسیر کمونیسم، مثبت و الهام بخش بوده است. اما هم زمان، به طور ثانوی دچار مشکلات و خطاهای واقعی بود که برخی از آنها به واقع ناراحت کننده اند. باب آواکیان در آثار متعدد و در طول بیش از چهل سال گذشته، تاریخ واقعی جنبش کمونیستی را به طور علمی مورد بررسی انتقادی قرار داده است که شامل مشخص کردن دستاوردهای عظیم آن تجربه و همچنین شناسایی خطاهای ثانوی اما قابل ملاحظه و جدی و شکست‌های وخیم آنمی‌باشد. ... این بررسی علمی همراه بوده است با درگیر شدن در بسیاری از حوزه‌های مهم دیگر تلاش‌های بشری و بیرون کشیدن درس‌های ضروری از آنها برای انقلاب کمونیستی که دقیقاً منتهی به سنتزی شده که در کمونیسم نوین تجسم یافته است. بله، کمونیسم نوین، کسانی را که آن را قبول کرده و به عنوان روش علمی زنده به کار می‌برند، توانمند می‌کند که بسیار بهتر از گذشته عمل کنند.»

توضیحات:

۱- Bob Avakian On Impeachment, Crimes Against Humanity, Liberals And Lies, Provocative And Profound Truths

۲- باب آواکیان در کتاب «دموکراسی: آیا بهتر از این نمی‌توانیم؟» به طور جامع خصلت ضد علمی نظریه «تمامیت گرایی» را نقد و رد کرده و نشان داده است که مصرف اولیه این نظریه دقیقاً تقویت ضد کمونیسم خرد-ستیز بوده است

در باره جنبش کارگری

سمیه کارگر

توضیح نگارنده: می‌خواهم توجه خواننده را جلب کنم که در این مقاله، واژه‌های «جنبش کارگری»، «کارگران» و «طبقه کارگر» مجزا از یکدیگر آمده است؛ زیرا هر یک معنایی کاملاً متفاوت با یکدیگر دارند و مخلوط کردن آن‌ها موجب گیجی نظری می‌شود.

در آستانه اول ماه مه در اردیبهشت ماه ۱۴۰۲ کارگران پیمانی حدود صد کارگاه صنعتی نفت، گاز، پتروشیمی و... دست به اعتصاب زدند. از جمله مطالباتشان، افزایش ۷۹ درصدی دستمزد، ۲۰ روز کار، ۱۰ روز مرخصی و همچنین آزادی از سیطره پیمانکاران و «قوانین برده وار» حاکم در مناطق ویژه اقتصادی است. با دفاع از اعتصابات و مبارزات به حق کارگری که همواره از اهمیت بالایی برخوردار بوده است و فراتر از افق مطالبات کارگری سعی می‌کنیم چشم‌انداز دیگری را ترسیم کنیم و به توضیحاتی درباره ماهیت سیستم سرمایه داری و رهایی واقعی کارگران از ستم و استثمار بپردازیم.

سرمایه داری امپریالیستی کار را به صورت بی سابقه‌ای اجتماعی کرده و حاصل این تولید اجتماعی جهانی به صورت خصوصی، تملیک می‌شود. «هرچه اجتماعی تر شدن تولید و هرچه خصوصی تر شدن تملیک و کنترل تولید» تضاد اساسی عصر سرمایه داری است که بر همه کشورهای جهان سلطه دارد. یک شکل بروز و حرکت این تضاد اساسی، تضاد طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی است و شکل و حرکت دیگر آن، تضاد میان سازمان دهی تولید در واحدهای تولیدی مختلف و حاکمیت آنارشی بر کلیت این تولید اجتماعی است (به اختصار «تضاد میان سازماندهی و آنارشی»). تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، قلب سرمایه داری است. بدون استثمار کارگر، سرمایه‌ای انباشت نمی‌شود. اما تضاد میان «سازماندهی و آنارشی» قوه محرکه اصلی است که تولید سرمایه داری را به پیش می‌راند و عامل محرک سرمایه دار است که برای دست یافتن به بازارهای فروش، دائماً استثمار کارگران را تشدید کند و هزینه‌های تولید را پایین بیاورد و از یک رشته به رشته‌ای دیگر و از کشوری به کشور دیگر برود.

اعتصاب‌ها و اعتراضات کارگری علیه شرایط غیر انسانی و ناعادلانه کار و بیکاری و بی حقوقی که سیستم سرمایه داری بر کارگران تحمیل می‌کند، یک جلوه از تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است. سیستم سرمایه داری به واسطه ماشین دولتی و دستگاه‌هایش در هر کشور، این شرایط

را بر کارگران تحمیل می‌کند. بنابراین، کارگر فقط با سرمایه دار و کارفرما روبرو نیست. بلکه با دولت، که تشکیلات همه سرمایه داران است روبرو است. دولت، از طریق قوانین و قوای سرکوب، تحمیل و فریب ایدئولوژیک، وسیله اعمال دیکتاتوری بورژوازی بر پرولتاریا است. ماهیت و کارکرد اساسی جمهوری اسلامی، همین است.

همین واقعیت نشان می‌دهد هر چند که اعتصاب و اعتراض علیه این شرایط مهم است و باید جریان داشته باشد تا کارگران ظرفیت اتحاد و مقاومت و سازمان یابی خود را بالا ببرند اما رهایی کارگران از شرایط ستم و استثمار از طریق اعتصاب ممکن نیست و نیازمند سرنگون کردن دولتی است که این شرایط را تضمین و بازتولید می‌کند؛ یعنی از طریق انقلاب پرولتری (انقلاب کمونیستی) و با هدف استقرار دولت سوسیالیستی.

دولت، به عنوان نماینده طبقه سرمایه دار، دارای مراکز فکر، نقشه ریزی، ابزار سازمانی است. و طبقه پرولتاریا به عنوان طبقه مقابل آن نیز باید دارای مرکز فکر یا مفر فرماندهی یعنی حزب کمونیست باشد؛ باید دارای هدف برای ایجاد جامعه بدیل و نقشه راه برای رسیدن به آن باشد؛ باید بتواند در این راه میلیون‌ها نفر را سازمان دهد. سند «برنامه و مانیفست انقلاب کمونیستی در ایران» و «پیشن نویسی قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» نقطه آغازی برای هر کارگر و روشنفکر پیشرو است که می‌خواهند تبدیل به پرولترهای انقلابی شوند.

در عصر سرمایه داری امپریالیستی تنها با انقلاب پرولتری/کمونیستی می‌توان شرایط را بنیاداً تغییر داد. چرا این انقلاب پرولتری است؟ زیرا انقلاب پرولتری، ریشه در اساسی ترین منافع طبقه پرولتاریا دارد. اساسی ترین منافع این طبقه، رهایی همه آحاد جامعه از هر شکل ستم و استثمار است. به عبارت دیگر، پرولتاریا اولین طبقه در تاریخ جامعه طبقاتی است که رهایی‌اش در گرو رهایی کل بشر است.

با توجه به این حقیقت، وظیفه اصلی کارگران پیشرو در این اعتصاب‌های کارگری یا هر مبارزه عادلانه دیگری که از سوی کارگران، معلمان، دانشجویان و غیره به راه می‌افتد، آن است که به پیشرفت این هدف خدمت کنند. حداقل بخشی از کارگران باید به این وظیفه تاریخی-جهانی طبقه کارگر آگاه شوند و با داشتن علم و آگاهی کمونیستی بتوانند این هدف را به میان کارگران و دیگر قشرهای تحت ستم ببرند. هنگامی که هسته‌ای از کارگران کمونیست تشکیل شود، حتی مبارزات اعتصابی هم با کیفیت بالاتری پیش خواهد رفت و می‌تواند تبدیل به یک «مدرسه جنگ» برای آماده شدن برای جنگ بزرگ انقلابی شود.

یکی از کارگران پروژه‌ای عسلویه در نامه ای به رادیو زمانه شرایط و دلایل اعتصاب‌های اخیر را توضیح می‌دهد (۱). او می‌گوید: «کارگران در سیستمی که ارزشی برایشان قائل نیست در بربریت رشد کرده و استثمار می‌شوند. هر نسل کارگران به نسبت نسل قبل از کار بیزارتر شده است.» او در نامه به شرایط سخت کار در عسلویه، شکل گیری قشر پیمانکار و واسطه، مشکلات کارگران پروژه‌ای و فراگیر بودن اعتیاد در میان کارگران می‌پردازد. این‌ها تنها بخشی از وضعیت فلاکت بار کارگران پیمانی است. تشریح این شرایط، به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد مبارزه کارگران علیه این شرایط، مهم و بر حق است و تا چه حد بیان فقر و فلاکتی است که سرمایه داری بر اکثریت مردم این کشور و سراسر جهان تحمیل می‌کند. همین مسئله، اهمیت دست یافتن عده زیاد و روزافزون کارگران به درک علمی از چرایی این وضعیت را نشان می‌دهد. و اگر شمار کوچکی از کارگران به این آگاهی علمی کمونیستی دست یابند، مطمئناً می‌توانند آن را مانند حریقی در میان شمار بیشتری از کارگران گسترش دهند. پس،

دست یافتن به آگاهی و دانش **کمونیسم نوین**، و اشاعه آن نه فقط در میان کارگران بلکه در میان همه قشرهای جامعه از وظایف درجه اول هر کارگر پیشرو است. با داشتن این علم ما می‌توانیم از تمام فراز و نشیب‌ها و تغییرات اقتصادی و سیاسی از جمله شرایط ستم و استثمار کارگران تحلیل کنیم و از دریچه آن بیشتر به این واقعیت پی ببریم که **ما نیاز به انقلاب داریم و نه چیزی کمتر**. سعی می‌کنیم با به کار بردن این علم به برخی نکات اشاره کنیم.

۱) تغییر و تحولات ناگزیر سرمایه داری، اوضاع را در آینده از این هم بدتر خواهد کرد و غیبت افق انقلاب در میان مبارزات روزمره و صنفی و معیشتی کارگران، محروم کردن خود و بشریت از تنها راه نجات واقعی است. اوضاع بدتر خواهد شد و این واقعیتی است که کارگران هم متوجه آن شده‌اند و در نامه‌ای از عسلویه هم به آن اشاره شده است: «دهه ۸۰ اقتصاد ایران روزهای بهتری داشت. ... اقبال و اعتماد کارگران به پیمانکاران به این خاطر که آن‌ها از بافت قومیتی مشابه (مثلاً بختیاری) و آشنا و فامیل کارگران بودند باعث شد پیمانکاران یا واسطه‌ها رشد بسیاری کنند. در آن روزها نسلی از پیمانکاران در عسلویه وجود داشت که میان کارگران از احترام برخوردار بودند. به علاوه آن‌ها خوش حساب بودند و نسبت به شرکت‌های بزرگ مزد بیشتری می‌دادند. ... امروزه اما پیمانکاران و واسطه‌ها به مشکل جدی تبدیل شده‌اند. کارگران هم از دو دهه پیش آگاه تر شده‌اند و قرار داد بلند مدت می‌خواهند اما...». این‌ها نشانه کوچکی از بدتر شدن اوضاع است. اما چرا اوضاع بدتر خواهد شد؟ جواب در کارکرد سیستم سرمایه داری جهانی است.

مساله در بدجنس و حریص بودن سرمایه دار و پیمان کار نیست. مساله اصلی، اجبار و فشاری است که کارکرد خودکار و سوخت و ساز سیستم سرمایه داری بر سرمایه داران کلان و خرد، در نقاط مختلف دنیا، اعمال می‌کند تا سودآوری خود را به حداکثر برسانند. قانون سرمایه داری عبارتست از «انبساط بیاب یا بمیر». تشدید استثمار کارگران، به طور عمده نتیجه آن است که گروه‌های مختلف سرمایه داران باید بتوانند در بازار روی دست رقبای دیگر بزنند یعنی اگر می‌خواهند توسط رقبا بلعیده و حذف نشوند یکی از راه‌ها این است که کارگران را شدیدتر استثمار کنند و راه‌های جدید و متفاوتی برای این کار پیدا کنند. حذف مشاغل باثبات، و استخدام کارگران پیمانی به واسطه پیمانکار، یکی از همین راه‌هاست و در آینده می‌تواند شکل دیگری به خود بگیرد.

هرچند، بسیاری از پیمانکاران در گذشته خودشان کارگر بودند اما وقتی تبدیل به پیمانکار و در واقع، سرمایه دار شدند باید از قوانین سرمایه یعنی «انبساط بیاب یا بمیر» پیروی کنند.

۲) سرمایه داری به واسطه کارکردش، به واسطه ذاتش و نه به واسطه «قوانین بد» یا «قوانین خوب»، به طور مرتب **ساختار کار** را در سراسر جهان عوض می‌کند. یکی از راه‌های بسیار مهم و اصلی برای سرمایه داران در رقابت با یکدیگر، رشد فن آوری است. هر یک بتواند در فن آوری یک رشته تولیدی از دیگری جلو بزند، بازار را برده است. هنگامی که فن آوری در یک رشته تولید رشد کرد، **ساختار کار** نه در یک کشور و دو کشور، بلکه در تمام دنیا تغییر می‌کند. بسیاری از کارگران از کار بیکار می‌شوند، بسیاری از متخصصین سابق تبدیل به کارگران فنی جدید می‌شوند و غیره. رشد فن آوری در این سیستم، به جای خدمت به بشریت، موجب عذاب و فلاکت برای میلیون‌ها نفر می‌شود.

۳) کار در سطح جهانی، اجتماعی شده است؛ یعنی این که پروسه تولید یک محصول خاص به کار کارگران نقاط مختلف دنیا وابسته است. همین تلفن همراه‌های ما به شبکه‌ای از کار کودکان معادن کوبالت کنگو و زامبیا، معادن مس شیلی، آهن برزیل و هند، پالادیوم آفریقای جنوبی، کارگران حمل و نقل در قاره‌های مختلف، کارگران مونتاژ شرق آسیا و... وابسته است. تغییر در شرایط هر کدام از این عوامل بر کل این سیکل جهانی، تاثیر می‌گذارد. شرایط کار و از بین رفتن مشاغل در یک کشور خاص متاثر از حرکت سرمایه در مقیاس جهانی است. به طور مثال، «مهاجرت» سرمایه‌های صنایع خودرو از آمریکا به شهرهای ساحلی چین در دهه ۱۹۹۰ میلادی مراکز صنعتی مانند دیترویت در آمریکا را تبدیل به شهر ارواح کرد و کارگران صنعتی آن صنایع که «شغل مادام‌العمر» داشتند بیکار شدند. دستمزد کارگر صنایع نفت ایران توسط کارفرمای ایرانی تعیین نمی‌شود. بلکه به نسبت نرخ‌های جهانی تعیین می‌شود. وقتی دلار گران می‌شود، یعنی نیروی کار در اقتصاد ایران ارزان شده است. این حداقل استنتاجی است که باید از نوسانات بازار ارز داشت.

۴) یکی از تغییرات بزرگ، رشد روزافزون کارگران بی ثبات کار و غیر رسمی است. دیدن این واقعیت که طبقه کارگر، فقط شامل کارگران شاغل و باثبات کار نیست، از نظر سیاسی بسیار مهم است. در واقع، غفلت از این واقعیت، منجر به یک خط سیاسی و ایدئولوژیک **بورژوازی** می‌شود. خیل عظیم بیکاران، سوختبران و کولبران و مهاجران و اکثر زنان و کودکان کار در این دسته جای می‌گیرند. کارگران مهاجر افغانستانی بخش مهمی از پیکر طبقه کارگر در ایران هستند. منبع مهم فوق استثمار می‌باشند. اما علاوه بر دولت از طرف طیف وسیعی از کارگران، «غیر خودی» محسوب می‌شوند!

این یکی از چالش‌های جدی در به وجود آوردن اتحاد وسیع در مبارزات کارگری است. جنبش کارگران شاغل و رسمی، چگونه می‌خواهد این اقشار را درگیر کند و صدای شان باشد؟ این که چرا اکثریت کارگران چنین وضعی دارند باز هم بر می‌گردد به نکته‌ای که قبلاً در مورد کارکرد سرمایه داری گفته شد. رقابت آنارشیک سرمایه داران برای حفظ و بسط سرمایه خود از طریق انباشت سرمایه با نرخ سود حداکثری، به شرایطی پا داده است که اکثریت اعضای طبقه کارگر در کل جهان بی ثبات کار هستند. بیکاری، جوانان را به سمت مشاغلی که ریسک جانی بالا و درگیری نظامی دارد مانند کولبری و سوخت بری و عده زیادی از زنان را به سوی تن فروشی می‌راند. می‌بینیم که همین کارکرد سرمایه داری، درون خود طبقه کارگر هم سلسله مراتب ایجاد می‌کند که فقط با کار سیاسی انقلابی (یعنی برای هدف انقلاب) می‌توان بر آن فائق آمد.



۵) جریانات خرده بورژوا و اکونومیست در جنبش کارگری بدون دیدن این تغییرات کماکان کارگر را کسی می‌دانند که شاغل است و با ابزار تولید پیشرفته کار می‌کند. این دیدگاه هیچ نسبتی با واقعیت ندارد و به این خدمت می‌کند که مبارزات کارگران هم سلسله مراتبی باشد. بورژوازی، خطش را از طریق خرده بورژوازی جلو می‌برد و فرموله کنندگان این گونه تحلیل‌ها در واقع نمایندگان خرده بورژوازی هستند در درون طبقه کارگر.

۶) همان طور که گفته شد، کارکرد سرمایه در سطح جهانی به شکلی است که مدام ساختار نیروی کار را تغییر می‌دهد. «فوروم جهانی اقتصاد» در آوریل ۲۰۲۳ در یک گزارش تحقیقی پیش بینی کرده است در ۵ سال آینده ۸۳ میلیون شغل در جهان از بین خواهد رفت و ۶۹ میلیون شغل جدید ایجاد خواهد شد. این یعنی ۱۴ میلیون شغل، مطلقاً از بین خواهد رفت. وقتی می‌گوییم ۸۳ میلیون شغل نابود خواهد شد و ۶۹ میلیون شغل جدید ایجاد می‌شود، معنایش این نیست ۶۹ میلیون نفر از آن ۸۳ میلیون بیکار شده در این شغل‌ها جایگزین خواهند شد. این ۶۹ میلیون شغل، جدید هستند و معلوم نیست آیا اصلاً آن افراد می‌توانند خودشان را با شرایط داشتن این شغل‌ها تطبیق دهند یا چند درصدشان می‌توانند

در این شرایط چه اتفاقی می‌افتد؟ بسیاری از شاغلیانی که در زمره خرده بورژوازی (یا «طبقه متوسط») هستند و امکان تحصیل و به دست آوردن برخی مهارت‌ها را داشته‌اند، اگر شانس بیاورند، تبدیل به کارگران آینده در مشاغل جدید خواهند شد اما بسیاری دیگر، به «پایین» پرتاب شده و کارگر رسمی یا غیر رسمی خواهند شد یا به جمعیت سیال مهاجر خواهند پیوست. این تلاطمات، ایدئولوژی خود را نیز تولید می‌کند. به طور مثال، خرده بورژواها، موقع پرتاب شدن به پایین، شروع به مدح و ثنای ارزش‌های «زندگی معمولی» و «گذشته» می‌کنند و ناراحت‌اند که «زندگیشان بر باد رفته». اما باید بیدار شده و با واقعیت سرمایه داری آشنا شوند و تصمیم بگیرند در مقابل این سیستم مطلقاً بی رحم در کدام طرف خواهند ایستاد.

۷) در نامه از عسلویه که در بالا نقل شد، به نرخ بالای اعتیاد به مواد مخدر بین کارگران اشاره شده است: «رشد اعتیاد در دهه‌های اخیر در میان طبقه کارگر به طور خاص محصول همین شرایط است؛ بیگاری، خستگی جسمی و شرایط روحی». مطمئناً شرایط کاری کارگران سخت و غیرقابل تحمل است. اما اعتیاد به مواد مخدر نه تنها به خاطر این شرایط بلکه عمدتاً به خاطر تاریک و بی ثبات بودن آینده است. این بی ثباتی حاصل کارکرد سرمایه است. تحرک فوق العاده سرمایه داری برای انباشت سرمایه با نرخ حداکثری سود، استوار است بر ساختن و تخریب کردن‌های متناوب مدارهای تولید قبلی. این بحران بی ثباتی فقط مختص زندگی کارگران نیست و به سرعت همه مردم را در بر گرفته است. به خاطر بیابوریم که ابتدا به ساکن جذب بسیاری از مردم فقیر به سمت بنیادگرایی اسلامی در ایران و افغانستان و ترکیه و عراق و... به خاطر این بود که دنبال ثبات «گذشته» می‌گشتند که زندگی سخت فقیرانه اما قابل پیش بینی بود! این کشش هنوز عمل می‌کند. در نبود شناخت درست از اوضاع و بدیل انقلاب کمونیستی که تنها راه حل در مقابل این اوضاع است، حتماً باید انتظار آن را داشت که بنیادگرایی اسلامی به شکل‌های مختلف، باز هم رشد بیشتری کند. در چارچوب افق‌های «دموکراسی بورژوایی» هرگز نمی‌توان با بیماری جزام بنیادگرایی اسلامی در افتاد.

۸) یکی از محدودیت‌های قابل نقد اعتصابات کارگری در اردیبهشت ۱۴۰۲ محتوای آن بود که حتی نسبت به خیزش ژینا عقب بود. اعتصابات کارگری با محتوایی پیش برده شد که ارتباطی با خیزش ژینا و شعارهای این خیزش علیه جمهوری اسلامی نداشت! کارگران اعتصابی موضعی در برابر حجاب اجباری نگرفتند، موضعی درباره شکنجه و اعدام زندانیان سیاسی نگرفتند، موضعی در برابر خرافات دینی و سرکوب بلوچ‌ها و کردها ... نگرفتند. این مسئله از دید خامنه‌ای هم پنهان نماند. به طوری که در روز ۹ اردیبهشت ۱۴۰۲ به مناسبت «هفته کارگر» آن را به رخ کشید و گفت: «جامعه کارگری هوشیارانه با تحریکات دشمنان مقابله می‌کند». فراموش نکنیم که او قبلاً خیزش ژینا را توطئه دشمن خوانده بود. در بخش دیگری از حرف‌هایش می‌گوید: «برخی اعتراض‌ها در محیط کارگری از جمله اعتراض به تاخیر در پرداخت حقوق‌ها یا واگذاری‌های غلط و فاسد بجا است. این اعتراض‌ها در واقع کمک به دولت و نظام و آگاه کردن آن‌ها است و در این موارد نیز هر جا دستگاه‌های مسئول مانند قوه قضائیه وارد شدند، دیدند که حق با کارگران است». خلاصه حرفش این است که کارگران به نظام کمک کردند چون خواست‌هایشان را به مسائل معیشتی محدود کردند! این حرف‌های خامنه‌ای را باید یک چالش به حساب آورد و ساده از کنارش نگذشت.

۹) خیزش‌ها مانند خیزش ژینا قوی و تاثیرگذار هستند ولی نمی‌توانند به جنبشی برای انقلاب برسند چون استراتژی و نقشه راه روشن و رهبری انقلابی ندارند. این نیز واقعیتی است و لازم است کارگران پیشرو روی آن به عنوان یک چالش کار کنند و در این نسبت به بازیگر فعال در خیزش تبدیل شوند تا بتوانیم قطب بندی منفی صحنه سیاسی را که نیروهای اپوزیسیون بورژوایی و افکار و افق‌هایشان در آن دست بالا را دارند، تغییر دهیم. از همه مهم تر، انقلاب نیازمند آن است که از صفوف کارگران، شمار روزافزونی کمونیست انقلابی تولید شود. کارگرانی که عالی ترین مدارج تکامل علم کمونیسم یعنی کمونیسم نوین را بیاموزند و آن را در دست گرفته و نه تنها ترویج کننده آن باشند بلکه برای حل معضلات استراتژیک انقلاب آن را به کار ببرند.

پانوش:

نامه‌ای از عسلویه: اینجا جسم و جان کارگران را نابودی کنند. نامه‌ای از فرزند کیانپور که در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۲ در سایت رادیو زمانه آمده است.

حزب کمونیست، حزب کمونیست‌ها است، چه کارگر باشند، چه نباشند!

حزب کمونیست، حزب کمونیست‌ها است و نه حزب کارگران. ضرورت وجودی حزب کمونیست را هدف انقلاب کمونیستی تعیین می‌کند. زیرا، ابزاری ضروری برای پیش برد و به پیروزی رساندن این انقلاب است. طبقه کارگر هم در رابطه با این هدف است که اهمیت پیدا می‌کند.

بنابراین، بحث در مورد طبقه کارگر و حزب کمونیست را باید از این هدف شروع کرد. در غیر این صورت، مسأله اصلی و اصل مطلب پنهان می‌ماند. طبقه کارگر و حزب کمونیست، دو عنصر از جواب به انقلاب کمونیستی هستند و بدون این نقطه رجوع، بحث در مورد طبقه کارگر و حزب کمونیست کاملاً بی‌معنی است. امروزه، خود این نقطه رجوع (انقلاب کمونیستی) زیر سوال رفته است. باب آواکیان می‌گوید: «اکثر کمونیست‌ها اغلب کمونیست نیستند».

یکی از تبارزات این عقب رفت، آن است که از طبقه کارگر و رسالت تاریخی‌اش، انقلاب زدایی و کمونیسم زدایی می‌کنند. کسی که به عنوان کمونیست بین کارگران برود ولی ضرورت سرنگونی نظام سرمایه‌داری و جایگزین کردنش با دولت دیکتاتوری پرولتاریا و استقرار جامعه سوسیالیستی را به میان کارگران نبرد، کمونیست نیست! کسی که به اسم کمونیسم به میان کارگران می‌رود، اما آنان را مصروف همان مبارزات صنفی/اقتصادی شان نگاه می‌دارد، اصلاً کمونیست نیست. انقلاب کمونیستی برای آن نیست که کارگران را از موقعیت محکوم به حاکم برساند بلکه برای سرنگون کردن دولت سرمایه‌داری و استقرار دولت سوسیالیستی است برای محقق کردن «چهار کلیت»: نابود کردن کلیه تمایزات طبقاتی، نابود کردن کلیه آن روابط تولیدی که تمایزات طبقاتی از آن بلند می‌شوند، نابود کردن کلیه روابط اجتماعی که از چنین روابط تولیدی سرچشمه گرفته و بازتولید می‌شوند و نابود کردن کلیه افکار و ارزش‌ها و ایدئولوژی‌هایی که منطبق بر این تمایزات طبقاتی و اجتماعی هستند و آنها را تقویت و بازتولید می‌کنند. مارکس ثابت کرد، میان سرمایه‌داری و کمونیسم ضرورتاً یک دوره طولانی وجود دارد که برای از سر گذراندن آن، جامعه هنوز نیاز به دولت دارد و نام این دولت در دوران گذار را «دیکتاتوری پرولتاریا» گذاشت که وظیفه‌اش رهبری جامعه به سوی دست یافتن به «چهار کلیت» است. این چهار کلیت از اکنون و در تمام طول دوران سوسیالیسم در روابط بین توده‌ها حضور دارد؛ حتی در روابط میان توده‌هایی که خودشان تحت ستم و استثمار هستند. بنابراین، به طور مستمر نیاز به تغییر تمامی این روابط و افکار مردم برای باز کردن راه انقلاب است.

در این چارچوب است که **طبقه کارگر مهم است**. چون طبقه‌ای است که پتانسیل می‌تواند قوه محرکه گذار جامعه بشری از عصر سرمایه‌داری به عصر کمونیستی و به طور کنکرت ستون فقرات و رهبری انقلاب‌های سوسیالیستی در هر کشور خاص باشد. گرایش به کمونیسم یک گرایش عینی در طبقه پرولتاریا (و نه این فرد و آن فرد کارگر) در جامعه سرمایه‌داری است. علت زیربنایی وجود چنین گرایشی در این طبقه (باز تاکید می‌کنیم که منظور این فرد و آن فرد نیست بلکه در مورد یک سوخت و ساز اجتماعی صحبت می‌کنیم که قابل تقلیل به افراد یک طبقه اجتماعی نیست)، **تولید اجتماعی** است که این طبقه حامل آن است. اجتماعی کردن تولید در مقیاس عظیم و جهانی مهم‌ترین کاری است که سرمایه‌داری نسبت به جوامع طبقاتی پیشین کرده است (هرچه اجتماعی‌تر کردن تولید و هرچه خصوصی‌تر کردن تصاحب و کنترل آن، تضاد اساسی سرمایه‌داری است). طبقه کارگر (به عنوان طبقه و نه افراد یا گروه‌های کارگری خاص) این رابطه تولید اجتماعی را نمایندگی می‌کند. اهمیت این طبقه برای انقلاب کمونیستی از این جاست و نه مدیون صفاتی که بعضی از به اصطلاح «کمونیست‌ها» طرح می‌کنند؛ مانند این که تحت ستم‌ترین و استثمارشونده‌ترین و تکنولوژیک‌ترین نیروی اجتماعی است. این طبقه، حامل روابط اجتماعی‌ای است که رفتن جامعه بشری به سوی کمونیسم را، هم ضروری و هم ممکن می‌کند. اما این پتانسیل، فقط با آگاهی کمونیستی می‌تواند تبدیل به فعل شود. **وظیفه کمونیست‌های انقلابی آن است که روی این گرایش عینی کار و آن را تقویت کنند و به واسطه کمونیسم نوین به آن شکل آگاهانه و سازمان‌یافته بدهند.** در غیر این صورت، تفکرات خودجوش که همواره غیر علمی هستند و گرایش‌های محافظه‌کارانه در میان کارگران حاکم می‌شود. این همان نکته‌ای است که لنین در «چه باید کرد؟» به آن اشاره می‌کند و آواکیان هم در مقاله «چه باید کرد غنی شده» به طور بسط یافته تر از لنین، آن را توضیح می‌دهد. برخلاف کمونیست‌های انقلابی، جریان‌های رویزیونیست/اکنونیست، تفکرات خودجوش و گرایش محافظه‌کارانه را در میان کارگران تقویت می‌کنند.

خطر نفوذ ناچیز کمونیسم در میان کارگران و ستم‌دیدگان

بی تردید ۴۴ سال گذشته را دهه‌های سلطه ضد انقلاب فکری باید دانست. گسترش نفوذ بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و افول وحشتناک تفکر علمی و به تبع آن کمونیسم در میان توده‌های مردم و همچنین فشرهایی که روشنفکران (قشر تحصیلکرده) نامیده می‌شوند، تبارزی از این واقعیت است.

عامل بسیار مهم در این وضعیت، به شکست کشاننده شدن انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم است. در سال ۱۹۷۶ بعد از مرگ مائوتسه دون، رویزیونیست‌های حزب کمونیست چین موفق به سرنگون کردن دولت سوسیالیستی شدند و سرمایه‌داری را در چین احیاء کردند. این واقعه، به شدت سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی را تقویت کرد و مصداق بزرگترین فاجعه بشری بود که هنوز پس لرزه‌های آن را در تمام دنیا و در تمام جوانب کلان و مهم زندگی بشر می‌توان احساس کرد. پس از آن، نه تنها مراکز فکرساز بورژوازی بین‌المللی (به ویژه امپریالیسم آمریکا)

و دولت‌های ارتجاعی مانند جمهوری اسلامی، بی وقفه دروغ و مزخرف تولید کردند تا تاریخ واقعی کمونیسم را دفن کنند بلکه بخش بزرگی از روشنفکران «سکولار و چپ» در این ماجرا همدستی بی دریغ کردند.

در نتیجه این شکست‌ها، جنبش کمونیستی تبدیل به یک پوسته‌تو خالی شده است و در این وضعیت، شکل گرفتن کمونیسم نوین و تکامل آن توسط باب آواکیان بزرگترین شانس و نقطه قوت برای بازسازی جنبش کمونیستی است. اگر در دهه شصت و هفتاد میلادی، دفاع از مائوئیسم و مائوتسه دون خط تمایز مارکسیسم و رویزیونیسم بود امروز، دفاع از کمونیسم نوین و باب آواکیان که معمار آن است، این خط تمایز است. به راه انداختن موج جدیدی از انقلاب‌های کمونیستی در سراسر جهان، برای بشریت حیاتی است و بدون درک کمونیسم نوین و دفاع از آن و معمارش، ممکن نیست.

اصول ابتدایی کمونیست شدن برای هر کس با هر خاستگاه طبقاتی، از جمله برای کارگران، یعنی این که نسبت به قوای محرکه بزرگتر از رابطه سرمایه دار و کارگر (بورژوازی - پرولتاریا) که کارگران درگیرش هستند آگاه شوند و تعلیم ببینند که این سیستم چگونه کار می‌کند و راه نابود کردنش به واقع چطور است و برای این کار به چه ابزار و نقشه راهی نیاز هست. اینها جزء اصول ابتدایی کمونیست شدن است و تنها راه آگاهی نسبت به این مسائل حیاتی، کمونیسم نوین و دنبال کردن آموزه‌های باب آواکیان است. هر کارگر پیشرویی باید نسبت به تاریخ واقعی کمونیسم و انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم آگاه شود و نه فقط به کارگران دیگر بلکه به روشنفکران و کلیه ستمدیدگان جامعه اعلام کند که واقعیت تاریخ رهایی بخش کمونیستی ما دفن شده است و اگر به این تاریخ آگاه نشویم، مانند شیرخواره‌ای خواهیم بود در مقابل دشمن بی رحم و مجرب. آگاه شدن نسبت به این تاریخ نیز، بدون رجوع به جمع‌بندی‌های علمی باب آواکیان از تئوری و پراتیک انقلاب‌های سوسیالیستی قرن بیستم ممکن نیست.

واپس گرایی «ایرانی - آرای» آینه روبروی بنیادگرایی اسلامی است!

گزیده‌ای از مقاله «ویروس کوروش بزرگ» - نشریه آتش ۶۱، آذر ۱۳۹۵

عده‌ای از مردم در واکنش به ایدئولوژی حاکم، شیفته ایدئولوژی باستان گرایی و آریایی‌گری شده‌اند و برای زینت گردن یا کلاه خود از پلاک‌های قرّوهر استفاده می‌کنند. اما این‌ها به همان اندازه علامت‌های اسلامی، نماد خرافه پرستی و جهل هستند. گفتمان ایدئولوژیک باستان گرایی و آریایی‌گری، به همان اندازه شیعه‌گری منسوخ و پوسیده است. در سال ۱۳۵۷ نیز شیعه‌گری در واکنش به رژیم شاه رواج یافت و اسارت فکری فاجعه باری را به بار آورد. در زیر گزیده‌ای از مقاله «ویروس کوروش» از نشریه آتش شماره ۶۱ رامی خوانید که این تفکر مسموم و اسارت بار را به چالش می‌کشد.

احتمالاً درصد ناچیزی از مومنان «کوروش بزرگ» در جریان هستند که دانسته‌های علم تاریخ از واقعیت زندگی او بیش از چند سطر نیست و مورخ یونانی گزنفون (۴۳۰-۳۴۵ ق م) بیش از یکصد سال پس از مرگ کوروش، بر اساس رویدادهای زمانه خودش، یک تصویر افسانه‌ای از او در اثر داستان‌گونه‌اش کوروش‌نامه (cyropaedia) خلق کرد. در اواخر دوره قاجار برخی از روشنفکران، تسلط اسلام بر ایران را علت عقب‌ماندگی جامعه و فرهنگ دانستند و بانی آن را حمله اعراب و سقوط ساسانیان. از این رو با رویکرد عرب‌ستیزانه به بافتن افسانه‌های دیگری از تاریخ هخامنشیان و دیگر سلسله‌های ایران پیش از اسلام پرداختند.

با روی کار آمدن رضاخان و تشکیل دولت مدرن نیمه‌مستعمراتی در ایران، جعل تاریخ و افسانه‌پردازی در مورد «شکوه و عظمت» ایران باستان پشتوانه مالی و ایدئولوژیک دولتی نیز پیدا کرد. این دولت مدرن و سلسله تازه تأسیس پهلوی ضمن انکار هویت تاریخی و فرهنگی ملل غیرفارس ساکن ایران و سرکوب آنها، نقشه هویت‌سازی ملی-باستانی بر اساس افسانه «نژاد آریایی» و دیگری ستیزی ضدعرب و ضدترک را به پیش بردند. این پروژه تا پیش از شهریور ۱۳۲۰ تحت تأثیر رشد گرایش فاشیستی و نژادپرستانه در اروپا (به ویژه نازی‌های آلمان) بود و تا سقوط رژیم پهلوی ادامه یافت.

افسانه غیر واقعی و غیر تاریخی «منشور حقوق بشر کوروش» نیز محصول جعلیات و توهومات حکومتی دولت پهلوی در همین دوران بود. با شکست انقلاب ۵۷ و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، اگر چه ستم ملی به عنوان یکی از ویژگی‌های دولت طبقاتی در ایران همچنان ادامه یافت، اما گفتمان ایدئولوژیک دولتی از باستان‌گرایی و آریائیسم به اسلام‌یسم و شیعه‌گرایی تغییر کرد و حداقل برای یک دهه کوروش‌پرستی از تریبونهای رسمی دولتی تبلیغ نشد. اما گرایش به نمادها، اسامی و رویدادهای ایران باستان در میان بخشهایی از مردم خصوصاً خرده‌بورژوازی شهری گسترش پیدا کرد. کم کم گردنبندهای قرّوهر، اسامی شاهان ایران باستان و شخصیت‌های شاهنامه، جشنهایی مثل سده، تیگران، مهرگان و غیره به ادبیات و زندگی روزمره مردم راه‌پیدا کرد. تا جایی که گفته شد به جای ولنتاین، روزی به نام سیندارمزگان به عنوان روز عشق جشن گرفته

شود! اگر چه بخشی از شیفتگان این نو باستانگرایی با هدف ضدیت با جمهوری اسلامی و ایدئولوژی دینی‌اش به حلوا حلوا کردن افسانه‌های هخامنشی و ناسیونالیستی پرداختند، اما حتی جمهوری اسلامی هم پتانسیل‌های این لقمهٔ چرب برای بافتن یاوه و خزعل در سردواندن مردم را دریافت و یک بار در طرح «مکتب ایرانی» دوران احمدی نژاد سعی کرد معجون کورش با محمد و رستم با علی بن ابی طالب را تست کند. بوی گند این معجون چند سال بعد در حمایت بخشی از جوانان کورش‌پرست از جنایت‌های قاسم سلیمانی در سوریه و عراق فراگیر شد و بهزاد پکس در آهنگ رب «عرب‌کش» به نمایندگی از این نسل جدید نئونازی‌های ایران خواند «گرچه وحشیهٔ دنیا رو بین حرفشه همه جا/ قاسم سلیمانی داره که یه ارتش همه جا/ اینجا ایرانه احق، بوی خون میده خاکش/ اینجا سپاه کوروشه نه گروهک داعش/ قسم به خلیج پارس اسمتو از دم میبریم/ کنار قبر کورش همه رو گردن میزنیم».

به راستی که تقدیس و تکثیر چنین حجمی از جهل و جنفگیات، ترسناک است. برای ذوب‌شدگان در عشق «کورش بزرگ»، ویرانه‌های پاسارگاد و تخت جمشید نقش کعبه و قبرستان بقیع را بازی می‌کنند و همه چیز برای جور کردن یک فقرهٔ دیگر از غرور کاذب و توهم خودبزرگ‌بینی و بیراهه فراهم‌شده‌است. یاوه‌ها و خزعلات این واپس‌گرایی و مذهب «ایرانی آریایی» جدید قرار است به مردمی حس «شکوه و عظمت» را بدهد که در سخت‌ترین شرایط فقر و فشار اقتصادی و سرکوب و خفقان سیاسی، شبانه‌روشان به حسرت و تاریکی آغشته شده‌است. لشکر جوانان بی‌آینده و بدون شغلی که به جای درک این واقعیت که چگونه نظام بین‌المللی سرمایه‌داری از نیویورک تا آنکارا و از ریاض تا تهران بیکاری و فلاکت و جنگ را تولید کرده‌است، در گورستان تو خالی پاسارگاد، توهم «قدرت و رفاه» در سایهٔ «تخمگان» و «نژادگانی» از «نسل کورش» را در سر می‌پروراند و شعار می‌دهند: «ما آریایی هستیم/ عرب نمی‌پرستیم» و یا «هر چه بلا است، از عربا است». آن هم در مجاورت مناطق عرب‌نشین که جز فقیرترین و محروم‌ترین نقاط ایران هستند و روشنفکران جوانش به جرم تشکیل انجمن‌های فرهنگی و ادبی اعدام می‌شوند.

زنانی که به جای درک واقعیت روابط بین‌المللی که بدن و شخصیت زن را در سایهٔ سود و انباشت سرمایه از قلب اروپا و آمریکا تا خاورمیانه و شمال آفریقا به عرصهٔ تجاوز و تجارت زن‌ستیزان تبدیل کرده‌است، در بیابان پاسارگاد به دنبال قبر کاساندان یکی از چندین و چند همسر و سوگولی کورش می‌گردند. بعید است حتی یک نفر از آنان بدانند که طبق قوانین زرتشتی ایران باستان، زنان در ایام دشتان (عادت ماهانه) نجس قلمدادشده و اگر زن، کودک مرده‌ای به دنیا آورد، نخستین خوراکش شاش گاونر و خاکستر است و اگر آب نوشید باید ۴۰۰ تازیانه بخورد! (وندیداد. فرگرد پنجم. بند ۴۵ تا ۵۸ و فرگرد هفتم. بند ۷۰)



فعالین سیاسی و صنفی جنبش کارگری و جنبش معلمان که به جای بردن علم کمونیسم و ایدئولوژی و اخلاقیات رهایی‌بخش کمونیستی به درون توده‌های مردم، در برهوت پاسارگاد سرگردان شده و دوش به دوش مبلغین نژادپرستی پان‌آریایی ایستادند. آیا فعالین جنبش کارگری و معلمان حاضر در شواف ارتجاعی ۷ آنان به قافلهٔ گم‌کرده راه مردم جمع شده در پاسارگاد گفتند که همچون ایران جمهوری اسلامی که تحصیل کودکان افغان ممنوع و طبق آمار دولتی در اثر فقر سه میلیون و دویست هزار کودک از تحصیل بازمانده‌اند، در جامعهٔ طبقاتی ایران هخامنشی و ساسانی هم مردمان طبقات پائین و زحمت‌کشان و دهقانان از تحصیل محروم بودند و درصد کمی از جامعه امکان خواندن استوانهٔ کذایی کورش را داشتند و اصلاً استوانه نه برای آنان و خطاب به آنان که برای خدای شاهان، روحانیون، اربابان و سپاهیان نوشته شده بود؟ «کورش بزرگ»، این «پدر» نژادپرستان پان‌ایرانیست و ناسیونالیست، کورش نئونازی‌های وطنی، کورش نفرت‌انگیز دیگری‌ستیزان ضدعرب و ضدبشر، این بت و گوسالهٔ سامری دین جدید نژادی-ملی را باید در هم کوبید و رسوا کرد. این کورش و قبرستان و گنبد و بارگاهش نه یک شخصیت خنثی تاریخی و یک بنای تاریخی قدیمی، بلکه نماد آیین ارتجاعی و واپس‌گرایی است که رو به گذشته، به توهم، به خرافه، به نژادپرستی و دیگری‌ستیزی و سلطه‌طلبی و بی‌راهه‌ها دارد. ویروس «کورش بزرگ» و بی‌راهه‌های کورش‌پرستان، بازگشت به گذشته است. به رهایی بشریت فکر کنیم، به آینده، به کمونیسم و به فردا.